

اشکالات مربوط به بنمایه‌ها

در زمان ما کمتر چیزی از انتقاد و ارزشیابی مصون می‌ماند و روزی ممکن است ما بشنویم که اصولاً هیچگاه در دنیا محمدی که ما او را پیامبر اسلام می‌شناسیم، وجود نداشته است.

Snouck Hurgronge^{۱۵۸}

شرح زندگی محمد بن عبدالله و داستان ظهور اسلام به گونه انحصاری بر پایه بنمایه‌های مسلمانان، بدین شرح استوار می‌باشد: (۱) قرآن؛ (۲) نوشتارهای مربوط به شرح حال محمد و (۳) احادیث.

۱- قرآن. نه تنها مسلمانان در باره قرآن، ادعاهای شگفت‌انگیز دارند، بلکه در باره تاریخ ایجاد متون قرآن نیز مسلمانان به شرح و تفصیل‌های گوناگون دست زده‌اند. به گونه‌ای که خواهیم گفت، تمام ادعاهائی که در باره قرآن شده، نادرست است و شرح و تفصیل‌هائی که در باره تاریخ ایجاد قرآن نوشته شده، «سرشار از سردرگمی‌ها و ناهمگونی‌هاست.»^{۱۵۹} بسیاری از دانشمندان نامدار، درستی و اعتبار قرآن را زیر پرسش برده و ما جستارهای آنها را در این راستا تشریح خواهیم کرد. چون، ما از این پس از مشهورترین تفسیرکنندگان مسلمان قرآن نام خواهیم برد، از اینرو نام آنها را به شرح زیر ذکر می‌کنیم:

محمد بن جریر طبری (در گذشته در سال ۹۲۳ میلادی)

البقاوی (در گذشته در سال ۱۱۱۷ یا ۱۱۲۲ میلادی)

الزّمخشری (درگذشته در سال ۱۱۴۳ میلادی)
 البیضاوی (در گذشته در سال ۱۲۸۶ یا ۱۲۹۱ میلادی)
 فخرالدین رازی (درگذشته در سال ۱۲۱۰ میلادی)
 جلال‌الدین محلی (درگذشته در سال ۱۴۵۹ میلادی)
 جلال‌الدین السیوطی (درگذشته در سال ۱۵۰۵ میلادی)

۲ شرح حال‌نویسان مسلمان. محمد، پیامبر اسلام در سال ۶۳۲ میلادی درگذشت. نخستین شرح حالی که ما از زندگی او در دست داریم، در سال ۷۵۰ میلادی، یعنی پس از ۱۲۰ سال از تاریخ درگذشت محمد، بوسیله «ابن اسحاق» به رشته نگارش درآمده است. بدیهی است که درستی و اعتبار این نوشتار بسیار مورد تردید است. زیرا، نسخه اصلی که بوسیله «ابن اسحاق» نگارش شده، ناپدید گردیده و تنها بخش‌هایی از آن بوسیله «ابن هشام» که در سال ۸۳۴ میلادی، یعنی دوست سال پس از مرگ محمد، در گذشته؛ با دید انتقادی تجدید نظر و به رشته نگارش درآمده است. سایر بنمایه‌هایی که در باره زندگی محمد وجود دارد، عبارتند از، تاریخ طبری که رویدادهای زمان محمد را از «ابن اسحاق» برداشت کرده و سال به سال شرح داده و نیز بنمایه‌های زیر:

الف - «ابن اسحاق» (درگذشته در سال ۷۶۷ میلادی) که بغیر از شرح حال محمد، تاریخ خلفا را نیز از طبری برداشت کرده و به رشته نگارش درآورده است.

ب - «ابن هشام» (درگذشته در سال ۸۳۳ میلادی) که کتاب سیرت و یا زندگی محمد را شرح داده و شاید هرگاه بخواهیم درست‌تر بگوئیم، نوشتار «ابن اسحاق» را ویراستاری کرده است.

پ - «سیف‌بن عمر» (درگذشته در سال ۷۹۶ میلادی) که طبری از آن به عنوان بنمایه پایه‌ای برای شرح رویدادهای نخستین سالهای اسلام بهره گرفته است.

ت «الواقدی» (درگذشته در سال ۸۲۳ میلادی) که شرح حال محمد و مبارزات او را به رشته نگارش درآورده و طبری و «بلاذری» (در گذشته در سال ۸۲۹ میلادی) در نوشتار خود، از آن بهره بسیار گرفته‌اند.

ث - «محمد بن سعد» (درگذشته در سال ۸۴۵ میلادی) که سروراستار «الواقدی» و نویسنده یک فرهنگ شرح حال بوده است.

ج - «الطبری» نویسنده بسیار آگاهی بود که در رشته‌های کوناگون (از جمله تفسیر قرآن) کتابهایی به رشته نگارش در آورده است، ولی شهرت عمده او شاید در باره نگارش تاریخ دنیا باشد که تا ژوئیه سال ۹۱۵ میلادی ادامه یافته است.

چ «علی بن محمد المدائنی» (درگذشته در سال ۸۴۰ میلادی) که اهمیت او به سبب نوشتارهایش در باره پیروزی اعراب بر ایرانیان می‌باشد.

۳ - حدیث. حدیث مجموعه‌ای از گفتار و کرداری است که به محمد نسبت داده شده و شاهد‌های معتبر و با ارزشی که نسلشان یکی پس از دیگری به محمد پیوند می‌خورد، ارتباط آن گفتار و یا کردار را به محمد تأیید کرده‌اند. گذشته از آنچه که بوسیله محمد تجویز و یا نهی شده و به شکل حدیث درآمده، آنچه را نیز که در حضور محمد انجام شده و وی آنرا منع نکرده و همچنین گفتار و کردار بزرگان اسلام نیز در زمره حدیث به شمار می‌رود. برخی اوقات، بجای «حدیث» واژه «سنت» به کار می‌رود که معنی «عادت» و آنچه را که انسان بدان خو گرفته، می‌دهد. بنابراین می‌توان گفت که سنت عبارتست از گفتار و کردار محمد و آنچه را که در حضور او انجام گرفته و وی در برابر انجام آن اعمال سکوت کرده است. به هر روی، بین «حدیث» و «سنت» باید تفاوت گذاشت. بدین شرح که «حدیث» عبارت از یک گفتار شفاهی است که از محمد برداشت شده، در حالیکه «سنت» شامل آئین، قوانین و مقررات و رفتار انسان در زندگی می‌شود. «سنت» به یک مورد مذهبی و یا قانونی گفته می‌شود و نیازی به اینکه یک حدیث شفاهی در باره آن وجود داشته باشد، ندارد. به گفته دیگر، «سنت» نیازی به وجود حدیثی که آنرا تأیید کند، ندارد.

افراد عادی و آنهایی که با اسلام آشنائی کامل ندارند و نیز غیر مسلمانان، از اهمیت حدیث در اسلام آگاهی ندارند. در تمام دنیای اسلام، ارزش و اهمیت حدیث، بعد از قرآن می‌باشد... در برخی موارد، حتی عقیده بر آنست که کلام خدا را، هم در حدیث و هم در قرآن، هر دو

می‌توان یافت. کتابهایی که در بردارنده حدیث هستند، در واقع اساس و پایه قوانین و مقررات اسلامی و خود اسلام را تشکیل می‌دهند.

اهل تسنن، شش مجموعه را از احادیث معتبر اسلامی برمی‌شمارند. این کتابها عبارتند از: (۱) «البخاری» (درگذشته در سال ۸۷۰ میلادی)، (۲) «مسلم بن الحجاج» (درگذشته در سال ۸۷۵ میلادی)، (۳) «ابن ماجه» (درگذشته در سال ۸۷۷ میلادی)، (۴) «ابوداود» (درگذشته در سال ۸۸۹ میلادی)، (۵) «الترمیزی» (درگذشته در سال ۸۹۲ میلادی)، (۶) «النسائی» (در گذشته در سال ۹۱۵ میلادی).

بدیهی است که نام «احمد بن حنبل» (درگذشته در سال ۸۵۵ میلادی) را نیز می‌توان به فهرست بالا افزود. این شخص فرنودساری در باره احادیث به رشته نگارش در آورده که «مسناد» Musnad نامیده شده و دارای ۲۹/۰۰۰ حدیث است که مسلمانان مؤمن به خواندن آنها می‌پردازند.

شک و تردید

حال که اهمیت حدیث و سنت در اسلام که از لحاظ ارزش بعد از قرآن قرار دارند، روشن شد، به شرح سرشت حدیث در اسلام می‌پردازیم. کتابهایی که در شرح احوال محمد و نخستین سالهای اسلام نوشته شده، در پایان سده نوزدهم مورد پژوهش ژرف دانشمندان و نویسندگان قرار گرفت. تا آن زمان، دانشمندان می‌دانستند که در بافت احادیث اسلامی، افسانه‌های بی‌پایه‌ای به کار گرفته شده که هدفشان تأمین سودهای شخصی و یا منافع خانواده‌های ویژه‌ای بوده است. با این حال، عقیده بر آن بود که متون احادیث یاد شده، زندگی محمد را بیش از رهبران سایر دینهای جهانی کشف و شناسائی خواهد کرد: «ولی «ولهوسن»، «کائتانی» و «لمنس» یکی پس از دیگری این اندیشه‌گری را زیر پرسش بردند و ارزش آنرا باطل کردند.

«ولهوسن»^{۱۱} احادیث قدیمی را که در سده‌های نهم و دهم هجری به رشته نگارش درآمده بودند، به دو گروه بخش کرد: گروه نخست احادیث

معتبری که در پایان سده هشتم جمع آوری شده بودند و گروه دوم، احادیثی که سرشار از افسانه‌های دروغ و غرض‌آلوده بوده و برای این ایجاد شده بودند تا ارزش و اعتبار گروه نخست را از بین ببرند. احادیث گروه دوم بوسیله تاریخ‌نویسانی مانند «سیف بن عمر» به رشته نگارش درآمده بود. «کاتتانی» و «لمنس» حتی احادیثی را که تا آن زمان معتبر شناخته شده بود، مورد تردید قرار دادند. باید دانست که شرح حال‌نویسان محمد با زمان او بسیار فاصله داشتند و از اینرو آگاهی‌های درستی از زندگی وی نداشتند و آنچه را که آنها در باره زندگی محمد به رشته نگارش در آورده‌اند، بر پایه آگاهی‌های نادرست و غرض‌آلود بنیاد نهاده شده است. افزون بر آن هدف شرح حال‌نویسان محمد آن نبود که رویدادهای راستین زندگی او را بدانند و به رشته نگارش در آورند، بلکه آنها بر آن بودند که دوره زندگی و رویدادهای زمانی را که او عنوان پیامبری به خود بسته بود، به شکل کامل کشف کنند. به گونه‌ای که «هورگرونج» نوشته است «حدیث‌نویسان روی پارچه‌های کرباسی که آیات قرآن نوشته شده و نیاز به توضیح داشت با گستاخی کامل مناظر و تصاویری ایجاد کردند که با خواست‌های آنها برابری می‌کرد و یا به گونه‌ای که «لمنس» گفته است، آنها روی محل‌های خالی آن کرباسها، نوشتارها و نشانه‌هایی ایجاد می‌کردند تا عقیده تماشاگران انتقادگر را با خواستهای خود همگام کنند.^{۱۱۲}» به گونه‌ای که «لویس» نوشته است: «لمنس» تا آنجا در این بحث پیش رفته که مطالب وابسته به شرح حال محمد را حدسیات بی‌پایه‌ای بیش ندانسته و آنها را به گونه کامل رد کرده و باور دارد که آنها مجموعه‌ای از گمانهای بی‌پایه‌ای هستند که بوسیله نسلهای بعدی مسلمانان مؤمن بر پایه درونمایه‌های قرآن نوآوری و گسترش داده شده است.» (لویس < ۴ > ، صفحه ۹۴). «حتی دانشمندانی که تردیدهای «کاتتانی» و «لمنس» را در باره احادیث مورد بحث رد کردند، به این باور رسیدند که «ما از زندگی محمد بن عبدالله، پیش از اینکه خود را پیامبر وانمود کند، با مقایسه با افسانه‌های بیهوده‌ای که پای‌بندان به اسلام پس از ادعای پیامبری او، بعدها در باره شرح زندگی‌اش نوشته‌اند، بسیار اندک می‌دانیم.»^{۱۱۳}

عقاید «کاتتانی» و «ژزوئیت لمنس» Jesuit Lamens در باره شرح احوال محمد پایدار ماند و گروهی از اسلام‌شناسان روسی عقاید آنها را با گزاره‌گویی در نوشتارهای خود به کار بردند، ولی البته نتوانستند از آنها نتایج منطقی بگیرند. سپس در سالهای دهه ۱۹۷۰، عقاید اسلام‌شناسان روسی به نوبه خود بوسیله گروهی دیگر از نویسندگان پیگیری شد و سبب رنجش مسلمانان بنیادگرا و همچنین پژوهشگران محافظه‌کار گردید. «موروزوف» N. A. Morozof یکی از نویسندگان روسی به این عقیده رسید که اصولاً اسلام تا جنگهای صلیبی با موسوئیت یکی بود و تنها از این زمان است که اسلام به شکل یک دین جداگانه و مستقل در آمده است. «اسمیروف» Smirov عقاید «موزوروف» را که در کتاب *Christ* مسیح، در سال ۱۹۲۰ چاپ و منتشر شده، به شرح زیر کوتاه کرده است:

در سده‌های میانه، اسلام یکی از رشته‌های فرعی «آریانیسم»^{*} به شمار می‌رفت که مانند جنبش بت‌شکنانه‌ای که در ییزانتین ایجاد شد، در نزدیک دریای سرخ شهاب‌مانند، شکل و هستی به خود گرفت و درونمایه قرآن نیز تنها در دوره‌های نزدیک و پیش از سده یازدهم به رشته نگارش در آمد. همچنین عقیده همگان بر آن بود که سرزمین عربستان از مراکز عادی تمدن بسیار دور بود و برای ایجاد دین و مذهب شایستگی نداشت. اسلامخواهان پیرو «آریانیسم» که در سده‌های میانه به شکل انسانهای از همه جا و مانده، اسماعیلی‌ها و تازی‌هایی که در جنگهای صلیبی شرکت کرده بودند، تغییر شکل دادند، از یهودی‌ها قابل تمیز نبودند تا اینکه جنگهای صلیبی به آنها هویت جداگانه‌ای دهش کرد. بنابراین آنچه که در باره شرح حال محمد و جانشینان او گفته شده، مانند شرح حال زندگی عیسی مسیح و حواریون او، از تردید خالی نیست.^{۱۶۱}

به گونه‌ای که بعدها خواهیم گفت، عقاید «موروزوف» شباهت بسیار نزدیکی با برخی از معتقدات اسلام‌شناسان کمبریج در سالهای دهه ۱۹۷۰ دارد. «کلیموویچ» Klimovich زیر تأثیر «موروزوف»، در سال ۱۹۳۰ نوشتاری زیر فرمان آیا محمد وجود داشته است؟ به انتشار رسانید و در آن

* «آریانیسم» مسلکی است که از درون مسیحیت بوسیله «آریوس» Arius (۲۵۶-۳۳۶ میلادی)، بوسیله یک اسقف اهل اسکندریه (مصر) به وجود آمد. «آریوس» باور داشت که عیسی مسیح دارای فروزه الوهیت نبود و نباید او را با ذات خدا در هم آمیخت، بلکه او یک انسان عادی بود که بوسیله خدا آفریده شد و در بالای سایر آفریده‌ها قرار گرفت. (بازنمود مترجم)

شرح داد که تمام بنمایه‌هایی که در باره زندگی محمد در اختیار ما قرار دارد، نشان می‌دهد که شرح زندگی او در سالهای اخیر به رشته نگارش درآمده‌اند. محمد برای دین اسلام، یک افسانه لازم بود؛ زیرا هر دینی باید دارای بنیانگزاری باشد. «تولستوف» Tolstov افسانه محمد را با درمانگران مذهبی که وانمود می‌کردند، قدرت الهی دارند و با روشهای مذهبی درمانگری می‌کردند، ولی از هر ارزش و اعتباری خالی بودند، مانند درمانگران ترک زبان و مغولهای شمال شرقی سیبری و نیز ترک زبان‌های قرقیزستان روسیه، مقایسه می‌کند. «تولستوف» می‌نویسد «هدف اجتماعی این افسانه آن بود که حکومت فئودال اشرافی که به‌تازگی روی کار آمده بود، به‌اوضاع و احوال نابسامان و از هم‌گسیخته بازرگانان، چادرنشینان و دهقانان، نظم و سروسامان دهد.» «وینیکوف» Vinnikov نیز افسانه محمد را با درمانگران مذهبی مقایسه کرده و درخواست محمد را برای آب ریختن روی او، یکی از روش‌های ابتدائی آداب و تشریفاتی که درمانگران مذهبی به کار می‌برند، به‌شمار آورده است.^{۱۶۵}

کوششهایی را که «کاتتانی» و «لمنس» برای ایجاد شرح حالهای تاریخی انجام دادند، «ایگناز گلدنزهر» آنها را در راه بررسی‌ها و مطالب وابسته به حدیث به کار برد. «ایگناز گلدنزهر» پژوهشهای بسیار ژرف و ارزشمندی در اسلام به عمل آورده و بدون مبالغه باید گفت که او، «هورگرونج» و «نولدوکه» ازپیشگامان برجسته بررسی‌های اسلامی در دوره کنونی بوده‌اند. بویژه آنچه را که «گلدنزهر» بین در حدود سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰ در باره اسلام و زندگی محمد به رشته نگارش درآورد، امروز در تمام دانشگاه‌های دنیا مورد مطالعه و بررسی قرار دارد. در نوشتار پویائی که «گلد زهر» زیر فرنام رشد و گسترش حدیث به رشته نگارش درآورد، «نشان داد که شمار بسیاری از احادیثی که بوسیله مسلمانان بسیار سختگیر مورد پذیرش قرار گرفته، افسانه‌های بیهوده و بی‌پایه‌ای هستند که در پایان سده‌های هشتم و نهم میلادی ساخته شده - و افرادی که احادیث اسلامی نسل به نسل از زبان آنها نقل شده و نسل نخستین آنها با خود محمد پیوند دارد، همه ساختگی و دروغ بوده‌اند.»^{۱۶۶}

هنگامی که تاریخ‌نویسان با بررسی‌های خردگرایانه و تردیدناپذیر «گلد زیهر» روبرو شدند، به وحشت افتادند و برای بی ارزش کردن پژوهش‌های او به فکر چاره افتادند و در این راه احادیث اسلامی را به دو گروه «احادیث تاریخی» و «احادیث شرعی» بخش کردند. ولی، به گونه‌ای که همفریز^{۱۶۷} Humphres گفته است، پژوهش‌های پویا و راستین «گلدزیهر» به جایی نرسید. زیرا، اگر افرادی که نسل به نسل، به شرح احادیث پرداخته‌اند، مورد شک و تردید باشند، بنابراین افرادی نیز که گفتارشان در رویدادهای تاریخی وارد شده، مورد تردید خواهند بود.

به گونه‌ای که «گلد زیهر» گفته است: «هر اندازه که انسان بیشتر با مجموعه احادیث اسلامی آشنا و نزدیک شود، شک و تردیدش نسبت به اعتبار آنها افزون خواهد شد.»^{۱۶۸} «گلدزیهر» باور دارد که بیشتر احادیث اسلامی نتیجه گسترش مذهبی، تاریخی و اجتماعی اسلام در دو سده نخستین پیدایش اسلام بوده‌اند. حدیث در ذات و سرشت، دارای هیچگونه پایه تاریخی علمی نبوده و نمادی از خواست‌های مسلمانان صدر اسلام به شمار می‌رود.

برای اینکه ما بهتر بتوانیم عقیده «گلد زیهر» را درک کنیم، من در اینجا باید به یک نکته تاریخی اشاره کنم. بدین شرح که پس از درگذشت محمد، چهار نفر از نزدیکان او به جانشینی وی رسیدند که آخرین آنها علی بن ابیطالب، پسر عم و داماد محمد بود. هنگامی که علی به خلافت رسید، نتوانست قدرت فرمانروایی‌اش را بر سوره گسترش دهد. زیرا در این منطقه معاویه به عنوان اینکه علی در کشتن عثمان (خلیفه سوم) دست داشته و میبایستی انتقام خون وی از علی گرفته شود، در سوره در برابر علی پرچم مخالفت برافراشته و قدرت را در دست گرفته بود. (معاویه و عثمان هر دو از خاندان بنی‌امیه مکه بودند و با یکدیگر خویشاوندی داشتند.) علی و معاویه سرانجام در صفین در برابر یکدیگر به جنگ پرداختند، ولی هیچیک از آنها نتوانستند بر یکدیگر به پیروزی قطعی دست یابند. پس از کشته شدن علی بن ابیطالب در سال ۶۶۱ میلادی، معاویه نخستین خلیفه سلسله بنی‌امیه شد و خلافت این سلسله تا سال ۷۰۵

میلادی به درازا انجامید. خلفای سلسله بنی امیه بوسیله عباسیان که خلافت آنها تا سده سیزدهم میلادی به درازا کشید، برانداخته شد.

در خلال سالهای نخستین خلافت بنی امیه، مسلمانان با آداب و رسوم و آئین اسلام بهیچوجه آشنا نبودند. خلفا و فرمانروایان سلسله بنی امیه نیز به گسترش اسلام بی توجه بودند و حتی به افراد مؤمن و پرهیزکار نظر نیکوئی نداشتند. چون مسلمانان نخستین سالهای خلافت بنی امیه با آداب و رسوم اسلام، آشنائی نداشتند، از اینرو گروهی از افراد مؤمن و پرهیزکار، برای خدمت به افراد جامعه اسلامی با بیشرمی احادیثی جعل کردند و آنها را به زمان پیامبر اسلام برگرداندند و به وی نسبت دادند. این افراد مخالف خلفای غیر مذهبی بنی امیه بودند، ولی جرأت نداشتند آشکارا با سیاست بیدینی آنها به مبارزه برخیزند؛ از اینرو احادیثی در جهت ستایش خانواده پیامبر جعل کردند و به گونه غیر مستقیم کمر به حمایت از خاندان علی بستند. «گلد زیهر» در این راستا نوشته است: «هنگامی که خلفای بنی امیه در برابر اقدامات این گروه از افراد قرار گرفتند، آنها نیز بیکار ننشستند و برای خنثی کردن احادیثی که افراد پرهیزکار و دیندار مسلمان به دروغ می ساختند. به جعل احادیثی پرداختند که دربردارنده سود و فایده خود آنها بود.»^{۱۶۹} «گلد زیهر» در این راستا ادامه می دهد:

«از همان سالهای نخستین خلافت بنی امیه، نوآوری، گسترش و الغای احادیث گوناگون برای تغییر عقاید و معتقدات مذهبی مردم به گونه رسمی آغاز شد. برای مثال، معاویه به یکی از فرمانروایان فرمانبردار خویش به نام «المغیره» دستور داده است: «از دشنام دادن و اهانت به علی و درخواست بخشش و آمرزش برای عثمان، هیچگاه احساس خستگی نکنید. همچنین کوشش کنید، صدای پیروان علی را در تبلیغ احادیثی که به سود او ساخته اند، خاموش کنید و آنها را از بین بردارید. برعکس، تلاش کنید خاندان عثمان را ستایش کرده و به آنچه که در باره تمجید از او گفته می شود، گوش فرادهید.» این یکی از کوششهای رسمی خلیفه بنی امیه برای ایجاد احادیثی برضد علی و خاموش کردن صدای احادیثی است که به سود او ساخته می شد... خلفای بنی امیه و پیروان سیاسی آنها در انتشار دروغهای غرض آلود در چارچوب نوشتارهای مقدس مذهبی، بیشرم و استاد

بودند و از اینکه مقامات مشهور مذهبی که وجود آنها در همه جا به چشم می‌خورد، احادیث دروغ و بی‌پایه آنها را با توان مذهبی خود خنثی کنند، بسیار نگران بودند.^{۱۷۰}

ساختن حدیث‌های دروغین در آن زمان، به اندازه‌ای بین مسلمانان متداول شده بود که حتی برای جزئیات بی‌اهمیت آداب و رسوم مذهبی نیز حدیث ساخته می‌شد. هرگاه گروهی حدیثی به‌سود خود نوآوری می‌کردند، گروه مخالف آنها کوشش می‌نمودند با جعل حدیث دیگری، آن حدیث را از ارزش و اعتبار بیندازند. در دوره خلافت عباسیان، حدیث‌سازی چند برابر شد و چون عباسیان مخالف خاندان علی بودند، کوشش می‌کردند با ایجاد احادیث دروغی، مزیت خود را بر خاندان علی به اثبات برسانند. برای مثال، حدیثی از قول محمد ساخته شده بود، مبنی بر اینکه وی گفته بود که ابوطالب، پدر علی در ژرفای دوزخ جای گرفته است. متن حدیث یاد شده حاکی بود که محمد گفته است: «شاید شفاعت من در روز قیامت سبب شود که او به مکانی منتقل شود که تنها تا قوزک‌های پاهای او در آتش قرار داشته باشد. با این وجود، آتش آن مکان تا اندازه‌ای سوزنده است که مغز ویرا خواهد سوزانید.» بدیهی است که دوستاناران خاندان علی با شنیدن حدیث بیاد شده، خود از قول محمد در ستایش ابوطالب به ساختن حدیث‌های دروغ می‌پرداختند تا ارزش حدیث نخست را بی‌اعتبار و خنثی سازند. «گلد زیهر» می‌نویسد: «در واقع ساختن حدیث‌های دروغی به مقامات رسمی و مذهبی ویژگی نداشت و در بین مردم عادی بیش از مقامات رسمی و مذهبی متداول شده بود.»^{۱۷۱}

یکی دیگر از آفرینندگان حدیث‌های اسلامی، داستان‌سرایانی بودند که در نوشتارهای خود به ایجاد داستان می‌پرداختند و افراد زودباور به آسانی آنها را مورد پذیرش قرار می‌دادند. داستان‌سرایان برای جلب و کشش مردم به نوشتارهای خود، حدیث می‌آفرینند و گروهی از افراد مردم، مسافرت به شهرهای دیگر را برای کشف حدیث، یکی از کارهای پردرآمد شغلی خود ساخته بودند.^{۱۷۲}

بدیهی است که بسیاری از مسلمانان از وجود حدیث‌های ساختگی و بی‌پایه آگاه بودند و حتی آن ۶ جلد مجموعه معتبر حدیث‌هایی که بوسیله البخاری و دیگران نوشته شده، از موارد ساختگی خالی نیست. برای مثال، در یکی از حدیث‌های البخاری، در حدود ۱۲ متن مختلف وجود دارد و به گونه‌ای که «گلد زیهر» نوشته است، حدیث‌های البخاری و «مسلم بن الحجاج» با بهره‌گیری از روشهای منطقی و علمی تهیه نشده و از اینرو از اشتباه خالی نیست.^{۱۷۲} حتی یکی از نویسندگان سده دهم نوشته است، مجموعه حدیث‌های البخاری و حجاج، دارای دوست حدیث بی‌پایه و خالی از اعتبار است.

مدّت شصت سال پس از «گلد زیهر» یک اسلام‌شناس بزرگ به نام «یوسف شاخت» Joseph Schacht که بررسی‌های او در باره اسلام دارای اهمیت و شهرت فراوان است، درستی و اعتبار حدیث‌های اسلامی را حتی پیش از «گلد زیهر» به زیر پرسش برده است.

«همفریز»^{۱۷۳} انتقادات «شاخت» را در باره حدیث‌های اسلامی به شرح زیر کوتاه می‌کند: (۱) روش سینه به سینه نقل حدیث تا رسیدن به گفتار پیامبر، تنها در زمان انقلاب عباسیان، یعنی در سده هشتم آغاز شده است؛ (۲) اگرچه، این مورد ممکن است مسخره به نظر برسد، ولی به همان اندازه که راوی حدیثی ممکن است معتبرتر به نظر برسد، به همان اندازه نیز ممکن است حدیثی که از قول او ذکر شده، بی‌پایه‌تر باشد. «شاخت» نتیجه می‌گیرد که اگرچه برخی از احادیث ممکن است در آموزشهای محمد ریشه داشته باشد، ولی وجود هیچ حدیثی را نمی‌توان به گونه کامل و با درستی به محمد نسبت داد. اگرچه «شاخت» تنها چند صفحه به شرح رویدادهای تاریخی خلفای نخستین ویزگی داده، با این وجود، آنها را نیز به سختی مشمول انتقاد یاد شده قرار می‌دهد. پژوهشهای «شاخت» در باره اعتبار احادیث اسلامی بر پایه بنمایه‌های بسیار معتبر به عمل آمده و به آسانی نمی‌توان آنها را مورد تردید قرار داد.

«شاخت» خود در این باره می‌نویسد: «نادرستی حدیث‌های اسلامی بیش از

آنست که دانشمندان اسلام مورد بررسی و انتقاد قرار داده‌اند؛ به گونه‌ای که

استخراج حدیث‌های درست از مجموعه احادیث موجود، کاری غیر ممکن به نظر می‌رسد. «گلد زهر» در یکی از نوشتارهای پایه‌ای خود، نه تنها درستی حدیث‌های البخاری، الحجّاج و غیره را مورد تردید قرار داده، بلکه باور دارد بسیاری از حدیث‌هایی که به محمد نسبت می‌دهند، با دوره او پیوندی نداشته و در زمان خلافت نخستین خلفای اسلامی به وجود آمده است. این کشف ستایش‌انگیز «گلد زهر» پایه و اساس پژوهش در باره بررسی اعتبار احادیث اسلامی قرار گرفته است.

کتاب «ساخت» پژوهش‌های «گلد زهر» را در باره حدیث‌های اسلامی تأیید کرده و افزوده است که بسیاری از احادیث اسلامی پس از پدید آمدن مکتب شافعی در اسلام به وجود آمده و نخستین مجموعه احادیث رسمی قابل توجه اسلامی در میان سده دوم هجری (سده هشتم میلادی)، و آنهم برای مخالفت با حدیث‌هایی که یاران و نزدیکان محمد به وی نسبت داده‌اند، ایجاد گردیده است. شواهد موجود نیز نشان می‌دهد که تاریخ حدیث‌های معتبری که سینه به سینه به محمد می‌رسد، تنها تا سال ۱۰۰ هجری (۷۱۸ میلادی) اعتبار دارد.^{۱۷۵}

«ساخت» معتقد است، هر حدیثی که به محمد نسبت داده می‌شود، از اعتبار خالی بوده و بدون تردید، پس از او ساخته شده است. او می‌نویسد «ما به هیچ حدیثی که از قول محمد گفته شده برخورد نخواهیم کرد که دارای اعتبار باشد.»^{۱۷۶}

چون حدیث برای این ساخته می‌شد که وجود یک تئوری مذهبی و یا یک رسم دینی را بی‌ارزش سازد، از اینرو «ساخت» حدیث‌های اسلامی را «ضد حدیث» نامیده است. در این راستا، کوشش می‌شد، برخی تئوری‌های مورد نظر به مقامات عالی مذهبی نسبت داده شود تا جنبه رسمی و عملی پیدا کند، چنانکه حدیث‌های جانشینان محمد، به حدیث‌های نزدیکان او و حدیث‌های نزدیکان محمد به خود وی نسبت داده می‌شد. همچنین کوشش به عمل می‌آمد تا جزئیات شرح زندگی محمد، به گونه‌ای ساخته شود که با احادیثی که جعل می‌شد، برابری کند. «ساخت» همچنین اصالت «اسناد» را مورد انتقاد قرار داده و می‌گوید، هنگامی که موردی را به یک مقام مذهبی پیشین پیوند می‌دادند،

به آن برجسب «اسناد» می زدند و بدینوسیله موضوع مورد نظر، ضمانت اجرای مذهبی پیدا می کرد.

«شاخت» در پژوهش های خود نشان داده است که «مبده زمانی قوانین و مقررات مذهبی اسلام را بهیچوجه نمی توان به آغاز اسلام پیوند داد، بلکه تاریخ پیدایش آنها را باید یک سده پس از مرگ محمد به شمار آورد.»^{۱۷۲} نکته دیگر اینکه، قوانین و مقررات اسلامی به گونه مستقیم از قرآن به وجود نیامد، بلکه از روشهای معمول در زمان خلافت خلفای اموی، ولی با توجه به هدفهای قرآن و حتی کارکرد واژه های قرآن ایجاد گردید. همچنین، قواعد و مقرراتی که از اصول و احکام اسلام ناشی و وضع شدند، نسبت به مقرراتی که از آداب و رسوم معمول به وجود آمدند، جنبه درجه دوم داشتند.

گروهی از دانشمندان اسلام شناس زیر تأثیر ارزش و درستی پژوهشهای «شاخت» قرار گرفتند و بررسی های خود را برپایه جزئیات پژوهش های پویای او قرار دادند. نخستین نفر این گروه از دانشمندان، «جان ونسبرو» John Wansbrough بود که در این راستا، دو کتاب مهم، ولی بسیار مشکل زیر فرنام های *Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation* (1977); *The Sectarian Milieu: Content and Composition of Islamic Salvation History* (1978) به رشته نگارش در آورده و در آنها تأکید کرده است که اصول و احکام قرآن و احادیث، در نتیجه ستیزه جویی ها و چالش های فرقه ای در یک دوره طولانی - شاید دو سده - به وجود آمده و سپس به مبده تاریخ آغاز اسلام و فرهنگ تازی ها نسبت و پیوند داده شده است.^{۱۷۳} افزون بر آن «ونسبرو» اظهار عقیده کرده است که اسلام تنها در زمانی که با موسویت تماس حاصل کرد و زیر تأثیر آن قرار گرفت، به وجود آمد و حتی شخص محمد در کالبد خاخام ها و علمای یهودی در جایگاه پیامبری کاربرد پیدا کرد. نتیجه این پژوهش ها آنست که تاریخ راستین اسلام را باید تفسیر جدید افسانه های پیشین عهد عتیق و داستان نجات بشر دانست.

هنگامی که ما تاریخ جمع آوری متون قرآن را مورد بحث قرار می دهیم،

ارزش پژوهش‌های «ونسبرو» بیشتر چشمگیر می‌شود. در باره چگونگی جمع‌آوری قرآن، چندین دیدمان وجود دارد. یکی از آنها اینست که در زمان خلافت کوتاه ابو بکر (۶۳۴-۶۳۲)، عمر که خودش در سال ۶۳۴ جانشین ابوبکر شد، متوجه گردید که بسیاری از افرادی که متون قرآن را در سینه نگهداری کرده بودند، در جنگ یمامه در عربستان مرکزی کشته شدند و از اینرو بیمناک شد که ممکن است افراد دیگری که متون قرآن را در سینه دارند، نیز کشته شوند و دیگر اثری از قرآن باقی نماند. از اینرو، پیش از اینکه افرادی که قرآن را در سینه داشتند، از بین بروند، به فکر تدوین قرآن افتاد و این برنامه را به ابوبکر خلیفه وقت پیشنهاد کرد. ابوبکر با برنامه عمر موافقت نمود و به «زید بن ثابت» که منشی محمد و کاتب قرآن بود، مأموریت داده شد که به تدوین متون قرآن اقدام کند. «زید بن ثابت» نیز کوشش کرد، متون قرآن را که روی پاپیروس (کاغذهای ویژه‌ای که در مصر قدیم از نی تولید می‌کردند)، سنگهای صاف، برگهای درخت خرما، استخوانهای حیوانات، تکه‌های چرم و تخته‌های چوب نوشته شده و نیز آنچه که در سینه افراد باقی مانده بود، جمع‌آوری کند. هنگامی که این کار پایان پذیرفت، قرآنی که بدین شکل به وجود آمده بود، به ابوبکر داده شد و او در زمان مرگ به عمر و عمر نیز در هنگام مرگ آنرا به دخترش حفصه (یکی از زنان محمد) سپرد. البته باید دانست که در باره چگونگی انجام روش یاد شده، چند دیدمان گوناگون وجود دارد. گروهی معتقدند که تدوین قرآن برای نخستین بار بوسیله عمر انجام گرفت و برخی دیگر، این کار را به علی، خلیفه چهارم نسبت می‌دهند. افزون بر آن، هیچ دلیل و مدرکی وجود ندارد، نشان دهد، آنهایی که درگذشتند، برآستی متون قرآن را در سینه نگهداری کرده بودند. همچنین جای تردید است که چنین کار مهمی، در مدت دو سال توانسته باشد، انجام پذیرد. گذشته از آنچه که گفته شد، شاید تصور شود، قرآنی که بدین ترتیب تدوین یافت، باید دارای درستی و اعتبار باشد، ولی گفته شده است، قرآنی که بوسیله ابوبکر تنظیم شد، از هر نوع ارزش و اعتباری خالی است، بلکه قرآنهائی که در سایر نقاط عربستان تهیه شده از

درستی و اعتبار بیشتری بهره می‌برند. همچنین به نظر نمی‌رسد که عمر متن رسمی قرآن را که به کیفیت بالا تهیه شده، در اختیار دخترش «حفصه» قرار داده باشد؛ بلکه بسیار احتمال دارد که داستان تدوین قرآن در زمان ابوبکر را دشمنان خلیفه سوم «عثمان» جعل کرده‌اند تا ارزش و اهمیت تاریخی کار او را در تدوین نخستین مجموعه متون قرآن از بین ببرند.

به هر روی، گفته شده است که گام بعدی برای جمع‌آوری متون قرآن بوسیله «عثمان» (۶۵۶-۶۴۴)، خلیفه سوم برداشته شد. بدین شرح که یکی از فرماندهان ارتش عثمان، به‌وی آگاهی داد که بین سربازان او در شهرهای مختلف بر سر متن راستین قرآن مشاجره و جدال در گرفته و لازم است که یک مجموعه اصیل از متون قرآن تنظیم شود. «عثمان» به «زید بن ثابت» دستور داد تا انجام جمع‌آوری متون قرآن را برعهده بگیرد. «زید بن ثابت» به دقت متونی را که از قرآن در دسترس بود، مورد بررسی قرار داد و آنها را با متونی که روی برگهای درخت‌ها نگهداری شده و در اختیار «حفصه» دختر عمر بود، مقایسه و برابری کرد و به‌گونه‌ای که به‌او دستور داده شده بود، هر زمانی که در خواندن متن‌ها با اشکال روبرو می‌شد، به لهجه‌ای که بین قریش، یعنی طایفه محمد رواج داشت، تکیه می‌کرد. نسخه‌هایی از قرآنی که بدین ترتیب، بین سالهای ۶۵۰ و ۶۵۶ تهیه شد به کوفه، بصره، دمشق و شاید مکه فرستاده شد و البته یک نسخه آن نیز در مدینه نگهداری گردید. به دنبال آن، عثمان دستور داد، سایر نسخه‌ها بدون استثناء نابود شوند. بدیهی است که درستی و اصالت روش یاد شده نیز از انتقاد خالی نیست و نمی‌توان گفت که متون قرآن موجود، با روش شرح داده شده در بالا تهیه شده است. زیرا، ما از چگونگی درستی متونی که «حفصه» روی برگهای درخت نگهداری کرده بود، آگاه نیستیم. از دگر سو، در باره شمار افرادی که روی انجام این برنامه کار می‌کردند، عقاید گوناگون وجود دارد و گذشته از همه اینها، زبانی که متون قرآن با آن تهیه شده به لهجه ویژه‌ای وابسته نیست و مانند اینها.

با این وجود، مسلمانان باور دارند که روش شرح داده شده در بالا، در باره چگونگی تهیه متون قرآن، بیش از سایر روشها شایسته پذیرش به نظر می‌رسد. ولی، به‌گونه‌ای که «میکل کوک» Michael Cook گفته است: «بعید به نظر می‌رسد که این عقیده درست باشد، زیرا ممکن است سایر نسخه‌های قرآن که برای تهیه متن موجود، مورد بهره‌برداری قرار نگرفته، بیشتر به درستی نزدیک بوده و یا اینکه در اصل هیچیک از آنها درست نبوده و نسخه درست و اصلی از بین رفته باشد.»^{۱۷۹}

به هر روی، مسلمانان زمان کنونی عقیده دارند، قرآنی که امروز در دست است، نسخه‌ای است که عثمان در سده هفتم میلادی گردآوری و تهیه کرده است. «افزون بر آن، مسلمانان باور دارند که قرآن تهیه شده بوسیله عثمان، شامل تمام الهاماتی است که از سوی الله به محمد ابلاغ شده و از روز انتشار تا به امروز بدون کم و زیاد نگهداری شده است. ولی، مدارک و شواهد تاریخی، درستی و ارزش چنین نظری را تأیید نمی‌کنند.»^{۱۸۰}

عقیده اخیر با نکر «ونسبرو» همخوانی دارد، زیرا او معتقد است که متن اصلی قرآن تا سده نهم هنوز تدوین و تهیه نشده بوده است. بسیار غیر محتمل است که شریعت اسلام دارای اصل و پایه عربی بوده باشد، زیرا تازی‌ها، هنگامی که با خاخام‌ها و علمای یهودی تماس گرفتند، به تدریج به ایجاد اصول و احکام اسلام دست زدند و این کار نیز در خارج از منطقه حجاز (عربستان مرکزی شامل شهرهای مکه و مدینه) انجام گرفت.

متون قرآن شباهت بسیاری با نوشتارهای مقدس کلیمی‌ها و مسیحی‌ها دارد و همانگونه که در آن نوشتارها وجود داشته، در متون قرآن وارد و ذکر شده، نه اینکه با تغییرات و مفاهیم جدید مورد بهره‌برداری قرار گرفته باشند. مطالب برداشت شده از نوشتارهای مقدس کلیمی‌ها و مسیحی‌ها برای کاربرد در قرآن، نشان می‌دهد که نویسندگان متون قرآن، فهم و برداشت درستی از آن نوشتارها نداشته و آنها را به‌گونه تکراری و با تک‌نظری موجود در آن زمان، در متون قرآن جای داده است.^{۱۸۱}

«ونسبرو» در جای دیگر می‌نویسد: «قرآن پنج مرتبه اشاره کرده که متن آن برتر از متون کتب مقدس یهودی‌ها و مسیحی‌هاست. بدیهی است که چنین کوششی برای ایجاد کتاب مقدسی برای اسلام و مسلمانان که برتر و یا برابر متون کتب مقدس کلیمی‌ها و مسیحی‌ها باشد، تنها در نتیجه بحث‌های جدل‌آمیز و چالش‌ها و انتقادات یهودی‌ها از اصول اسلام امکان‌پذیر بوده است. به گفته دیگر، همین بحث‌های یهودی‌ها بود که بنیانگزاران اصول اسلام را برای رسیدن به امکان بالا هدایت و کمک نمود.^{۱۸۲} دانشمندان دوره‌های پیشتر، مانند «توری» از برداشت‌هایی که قرآن از نوشتارهای علما و خاخام‌های یهودی کرده، موفق شده‌اند، جمعیت کلیمی‌ها را در آن زمان در حجاز (یعنی، عربستان مرکزی) حدس بزنند. ولی، به گونه‌ای که «ونسبرو» گفته است: «مطالبی که در نوشتارهای علما و خاخام‌های یهودی از عربستان به چشم می‌خورد، برای دوباره‌سازی رویدادهای تاریخی بویژه در سده‌های ششم و هفتم در حجاز، دارای ارزش چندانی نیست.»^{۱۸۳}

مسلمانان نخستین که بسیار زیر تأثیر نوشتارهای علمای یهودی قرار گرفته بودند، بر آن شدند که از محمد پیامبری با شکل و فروزه‌های موسی بسازند، ولی این کار را بتدریج و برپایه نیازهای جامعه مذهبی خود انجام دادند. به دنبال این هدف، مسلمانان همچنین به فکر افتادند که برای اثبات پیامبری محمد، دین اسلام به یک کتاب مقدس نیاز دارد و به گونه طبیعی یک کتاب مقدس، به یک زبان مقدس نیز نیاز داشت و از اینرو، آنها ادعا کردند که متن قرآن به زبان عربی خالص به محمد وحی شده است. نکته جالب توجه آنجاست که در سده نهم نیز برای نخستین بار چکامه‌های شعرای عرب جمع‌آوری و در یک مجموعه چاپ و منتشر شد. «ونسبرو» در این باره نوشته است: «از هیچکس پوشیده نیست، افرادی که اقدام به گردآوری چکامه‌های شعرای عرب نمودند، کوشش به عمل آوردند تا چکامه‌های شعرای پیش از اسلام را به گونه‌ای دست‌کاری کنند و چاپ و منتشر سازند تا با هدفهای آنها و بویژه برنامه‌ای که برای معرفی اسلام در زمان مورد نظر داشتند، برابری کند.»^{۱۸۴} بدین ترتیب، زیانشناسان اسلام

کوشش کردند، برای مثال به یکی از چکامه‌های «نبیق جدی» که از چکامه‌سرایان پیش از اسلام بوده، تاریخ قدیمی‌تری بدهند تا بدینوسیله ثابت کنند که ساختار قرآن از فرهنگ تازی‌های پیش از پیدایش اسلام مایه گرفته است. هدف پیوند دادن متون قرآن با مفهوم چکامه‌های شعرای پیش از اسلام، دو دلیل داشته است؛ یکی اینکه وانمود کنند که مفاهیم متون کتاب مقدس، در سده نهم ساخته و پرداخته نشده و در فرهنگ پیش از اسلام نیز وجود داشته و بدینوسیله ارزش و درستی متون قرآن را افزون سازند. دوم اینکه، به کتاب مقدس خود و متون آن زیربنای عربی بدهند تا اسلام را یک کیش عربی معرفی کنند که به گونه کامل با موسویت و مسیحیت تفاوت دارد. تفسیرهایی نیز که از متون نوشتارهای مقدس اسلامی شده، به همان ترتیب ساختگی و نادرست بوده و تنها هدف مفسرین این بوده است که حجاز را نقطه خیزش و پیدایش دین اسلام نشان دهد. «ونسیرو» برای اثبات این عقیده که قرآن تا سده نهم هیچگونه واقعیت وجودی نداشته، می‌نویسد:

پژوهش‌های «شاخت» در باره آغاز ایجاد تئوری دین اسلام نشان می‌دهد که بجز چند مورد استثنائی، فقه اسلام از متون قرآن به وجود نیامده است. این چند مورد استثنائی نیز به زحمت می‌تواند دلیل وجود اصول و احکام شرع اسلام از متون قرآن باشد. «شاخت» همچنین به این نتیجه رسید که حتی در مواردی نیز که ادعا شده است، اصول و احکام اسلام از متون مقدس مایه و وجود گرفته است، دلیل آن نخواهد بود که آنها در زمانهای پیش، یعنی آغاز پیدایش اسلام وجود داشته‌اند. زیرا، برداشت قوانین و مقررات شرع اسلام از نوشتارهای مقدس، در سده نهم انجام گرفته است... در کتاب فقه اکبر (۱)، نیز دلیل و مدرکی وجود ندارد که نشان دهد، اصول و احکام آن از قرآن ناشی شده باشد.^{۱۸۵}

کتاب فقه اکبر (۱)، در میانه سده هشتم نوشته شده و اسلام را یکی از فرقه‌های موجود آن زمان نشان می‌دهد. بنابراین، بدیهی است که مطالب آن به شرح اصول و عقاید و مسائل اسلام در آن زمان پرداخته است.

«ونسبرو» قرآن را مورد یک تجزیه و تحلیل فنی کامل قرار داده و به این نتیجه رسیده است که متون آن نمی‌توانسته است بوسیله چند نفر تدوین و اصلاح شود، بلکه اصول و احکام آن، در یک دوره درازمدت بر اثر نیازهای جامعه تکامل یافته است.

«ونسبرو» با پژوهش‌های خود، بر روی آتش شور افرادی مانند «جفری» که عقیده داشت، قرآن تنها بنمایه‌ای است که بوسیله آن می‌توان به زندگی محمد پی برد، آب ناامیدی روان کرده است. «جفری» در این باره نوشته است: «حدیث‌های موجود نمی‌توانند ما را به شرح زندگی محمد رهنمون شوند، بلکه تنها موردی که برای رسیدن این هدف پیش روی ما قرار دارد، درونمایه قرآن است.»^{۱۸۶}

«ونسبرو» نوشته است: «با بررسی درونمایه قرآن نمی‌توان از زندگی محمد، پیامبر عرب آگاهی به دست آورد. متون قرآن از وحی‌های الهی سخن می‌گویند و نه شرائط و اوضاع و احوال زندگی محمد... آگاهی از شرح حال محمد و چگونگی زندگی او، به تعبیرات و تفسیرهایی که مفسران از نوشتارهای خارج از متون قرآن، باید به دست بیاورند، وابستگی خواهد داشت.»^{۱۸۷}

گروهی از دانشمندانی که زیر تأثیر ارزش پژوهش‌های «ونسبرو» قرار گرفته‌اند، مانند «میکل کوک»، «پائرشیا کروون» و «مارتین هیندز» Martin Hinds یک گام نیز از «ونسبرو» جلوتر رفته و اصولاً هر نوع عقیده‌ای را در باره وجود تاریخ نخستین دوره‌های اسلام، انکار کرده‌اند. این نویسندگان، بین سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ نوشته‌اند:

آنچه که در باره تاریخ اسلام، دست کم تا زمان عبدالملک (۶۸۵-۷۰۵)، گفته شده، همه جعلیاتو، است که در دوره‌های بعد ساخته و پرداخته شده و هدف از این کار دوباره‌سازی تاریخ پیروزی‌های تازی‌ها و خلافت اسلامی به عنوان یک جنبش وابسته به شبه جزیره عربستان برای رویارویی با یهودی‌ها در جهت امیدواری آنها برای ظهور یک پیامبر نجات‌دهنده یهودی و در نتیجه تصرف سرزمین موعود بوده است. با توجه به این واقعیت، اسلام را باید یک دین و فرهنگ مستقلی دانست که بر اثر پیکرشته تلاشهای درازمدت

ملت های گوناگونی که شکست های پی در پی دوره های گذشته ، آنها را بایکدیگر نزدیک کرده و قصد داشتند ، بوسیله کیش و آئین جدیدی هویت جداگانه ای برای خود استوار سازند ، به وجود آمد . این ملت های رنگارنگ و ناجور عبارت بودند از: موتوفیزیت ها ، ارمنی های نسطوری در عراق ، قبطی ها ، یهودی ها و (سرانجام) اعراب شبه جزیره عربستان^{۱۸۸}

پیش از اینکه جزئیات اندیشه ها و پژوهش های این نویسندگان را مورد بحث و شرح قرار دهیم و به ارزشیابی اصالت دین اسلام پردازیم ؛ باید به زندگی محمد و چگونگی شرح حال او نظری بیفکنیم . محمد به گونه احتمال ، در سال ۵۷۰ میلادی در شهر مکه در خانواده ای که زمانی قدرت و احترام زیاد داشت ، ولی با سختی های توانفرسائی روبرو شده بود ، پا به پهنه وجود گذاشت . این خانواده هاشم نام داشت و به طایفه عرب قریش وابسته بود . محمد ، به عنوان یک کودک یتیم بوسیله عمویش ابوطالب پرورش یافت و گفته شده است که برای مسافرت های تجارتنی ، همراه او به سوریه می رفته است . سپس ، او به استخدام یک بیوه ثروتمند درآمد . فعالیت های تجارتنی محمد در خدمت خدیجه بسیار موفقیت آمیز بود و سرانجام محمد با وی زناشویی کرد .

محمد عادت داشت ، شب ها به کوه «حرا» برود و در آنجا پندارهای رؤیامانندی مفر او را به خود مشغول می کرد و سرانجام شبی قانع شد که الله او را به پیامبری ویژه خود برگزیده است . او در سال ۶۱۰ میلادی ، این موضوع را با افراد خانواده و دوستان نزدیکش در میان گذاشت و سه سال بعد ، الله به وی فرمان داد ، موضوع رسالتش را با شدت بیشتری به مردم ابلاغ کند . مشرکان و بت پرستان مکه ابتدا در برابر ادعاهای محمد سکوت اختیار کردند تا اینکه او به خدایان آنها شروع به حمله کرد . مکه در آن زمان یک منطقه تجارتنی بسیار موفق بود و کنترل بسیاری از راه های تجارتنی را در اختیار خود در آورده بود . بنابراین ، بازرگانان پولدار و مرفه که از پیروزی محمد بیم داشتند و انتقاداتی که او از روش زندگی آنها به عمل می آورد ، آنانرا آزرده خاطر ساخته بود ، در برابرش به مخالفت برخاستند . پیشینه ها و مدارک تاریخی نشان می دهند که محمد در آغاز

برای جلب نظر اهالی مکه و حفظ آرامش منطقه، حاضر شده بود از عقیده به یگانه بودن خدا نیز دست بردارد. این رویداد، بارها در آیه‌های شیطانی ذکر شده و بوسیله تاریخ‌نویسان بسیار معتبری چون (طبری و ابن سعد)، که درستی نوشتارهای تاریخی آنها برای همه به اثبات رسیده، نگارش شده و از اینرو هیچکس نخواهد توانست عقیده آنها را در این باره مورد تردید و انتقاد قرار دهد. هنگامی که محمد هنوز امیدوار بود که با بازرگانان مکه سازش کند، از سوی الله به او وحی شد که خدایان مورد علاقه اهالی مکه لات، عزی و منات - را می‌توان از نظر منابع الهی معتبر دانست و خداوند (الله)، شفاعت و میانجیگری آنها را پذیرش خواهد کرد. ولی، به زودی محمد متوجه شد که این آیات را شیطان به او تلقین کرده و به دنبال آن از سوی الله به او وحی شد که آن آیه‌ها را ملغی سازد. با این وجود، او نام آن سه الهه را نگهداری کرد و بر پایه آیه‌های ۱۹ تا ۲۳ سوره نجم اظهار داشت، این منصفانه نیست که الله فرزندان دختر، ولی افراد بشر، فرزندان پسر داشته باشند. در خلال این دوره محمد و تمامی خانواده‌اش باید بازرگانان مکه را تحریم کرده باشند. پس از درگذشت عموی محمد ابوطالب و همسرش خدیجه، جایگاه اجتماعی محمد رو به ناتوانی گذاشت و از اینرو کوشش کرد، پایگاهش را در شهر طائف بنیان گذارد، ولی در این راه موفقیتی به دست نیاورد.

هجرت و یا مهاجرت به مدینه در سال ۶۲۲ میلادی

گروهی از اهالی آبادی‌های یثرب (محلّی که بعدها مدینه نامیده شد)، با محمد دیداری انجام دادند و به این اندیشه رسیدند که محمد ممکن است بتواند در حل مشکلات سیاسی آنها مفید واقع شود. از اینرو آنها به پذیرش دینی که محمد آورده بود، یعنی اسلام تن دردادند و پس از بازگشت به مدینه به تبلیغ دین تازه اسلام دست زدند. در سال ۶۲۲ میلادی گروه بیشتری از اهالی مدینه به محمد قول همکاری دادند و تعهد کردند که در برابر گروه قریش که کمر به نابودی او بسته بودند، از وی پشتیبانی

نمایند. از اینرو، محمد که بوسیله اهالی مکه زیر فشار شدید قرار گرفته بود، به پیروانش دستور داد، مکه را ترک گویند و به مدینه مهاجرت نمایند و خودش نیز پس از خروج پیروانش از مکه، آخرین نفری بود که وارد مدینه شد. این تاریخ، یعنی مهاجرت محمد از مکه به مدینه، بعدها سرآغاز تاریخ رسمی مسلمانان قرار گرفت. (بر پایه یک حدیث، مهاجرت محمد به مدینه در ماه سپتامبر سال ۶۲۲ میلادی انجام گرفت، در حالیکه تاریخ هجری از ابتدای سال عربی که مهاجرت در آن سال انجام پذیرفته، یعنی روز ۱۶ ژوئیه ۶۲۲ میلادی، آغاز می شود.)

هنگامی که محمد وارد شهر مدینه شد، این شهر محل سکونت هشت قوم بزرگ عرب و سه قوم بزرگ یهودی بود. سالها اقوام ساکن مدینه به سبب دشمنی‌ها و کینه‌های قومی با یکدیگر در جنگ و ستیز بودند و در سال ۶۱۸ میلادی جنگ بزرگی بین آنها رخ داده بود که بسیاری از آنها در آن جنگ کشته شده بودند. با ورود به مدینه محمد کوشش کرد، پیروان خود را که به مدینه مهاجرت کرده بودند و ساکنان مکه را با یکدیگر یکی کرده و در این شهر ثبات سیاسی به وجود آورد. بنابراین، به ساکنان مدینه تکلیف کرد که از آن پس برای حل اختلافات و مشکلات مهم خود باید به او و خدا رجوع نمایند. در پی این گام، یک مجموعه قانونی برای شهر مدینه به وجود آورد که به گونه‌ای که «کوک» نوشته است: «[یکی از موارد مهمی] که در پایان این مجموعه قانونی ذکر شده، اقدام به جنگ بوده است.»

پس از شش ماه که از سکونت محمد در مدینه گذشت، وی گروه‌هایی را مأمور کرد تا به کاروانهایی که به سوی سوریه در حرکت بودند، حمله و دارائی‌های آنها را تصرف نمایند. در آغاز کار، این گروه‌ها از حمله‌های خود به کاروانهای مکی عازم سوریه موفقیتی به دست نیاوردند، ولی سرانجام در یکی از ماههای حرام (ماههایی که بر پایه سنت‌های عرب، جنگ و خونریزی در آن ماهها حرام و ممنوع شده بود)، به یکی از کاروانها حمله و دارائی‌های آنها را تصرف کردند. محمد، یک پنجم از غنیمت‌های تاراج شده را برای خود برداشت نمود. بدیهی است که پس از انجام این

اقدام کاروان زنی که در یکی از ماههای حرام انجام گرفته بود، اهالی مدینه شکفت زده شدند که چگونه می توان برخلاف سنتی که تا آن زمان بین قبایل عرب حکمفرما بوده، در یکی از ماههای حرام، گروهی از اعراب بر ضد گروهی دیگر دست به جنگ و خونریزی بزنند؛ ولی سرانجام، یکی از رهبران بزرگ مدینه از عمل محمد پشتیبانی نمود و حتی خود او در کاروان زنی های بعدی شرکت کرد و از اینرو مخالفت مردم مدینه با این عمل محمد خاموش گردید و از بین رفت.

در این هنگام، پیوندهای محمد با یهودی های ساکن مدینه روز به روز به وخامت گرائید. در آغاز امر محمد انتظار داشت که یهودی ها پیامبری او را مورد پذیرش قرار دهند، زیرا او همیشه به مردم وانمود می کرد که اصول و معتقدات دین او با دین موسی تفاوتی ندارد و افزون بر آن بسیاری از مناسک و عبادات دینی یهودی ها را پذیرفته و آنها را وارد دین اسلام نموده بود. ولی، چون یهودی های مدینه بهیچوجه پذیرای دین محمد نبودند و از شناسائی او به عنوان پیامبر سرباز زدند، از اینرو، محمد پیوندهایش را با کلیمی ها و مسیحی ها گسیخت و اسلام را ادامه آئین ابراهیم و برتر از هر دو دین موسویت و مسیحیت دانست و سرانجام یهودی های مدینه را یا نابود و یا وادار به ترک مدینه نمود.

در این هنگام، محمد آگاهی پیدا کرد، کاروانی حامل کالاهای تجارتنی بسیار و ثروتهای زیاد از نزدیکی های مدینه در حال گذر است و بر آن شد که در حوالی کوه بدر به آن کاروان حمله کند. اهالی مکه از هدف محمد آگاه شدند و سپاه بزرگی که از هر جهت نسبت به سپاه محمد برتری داشت، همراه کاروان نمودند تا به مسلمانان درس شایسته ای بیاموزند. ولی، مسلمانان در این نبرد که در سال ۶۲۴ میلادی روی داد، با الهام گیری از الله و پیامبرش، موفق شدند در برابر سپاه مکه پایداری به خرج داده و به پیروزی دست یابند. سپاهیان اسلام، چند نفر از اهالی مکه را دستگیر و زندانی نمودند و دو نفر آنها را به دستور محمد کشتند. یکی از آن دو نفر مردی بود به نام «ندربن حارث» که برای پیروان محمد در مکه، افسانه هایی جالب تر و سرگرم کننده تر از افسانه های محمد نقل

می کرد و از اینرو مسلمانان را به سوی خود کشانیده بود.

سال بعد، اهالی مکه به رهبری ابوسفیان با محمد روبرو شدند و با شکست سختی که در جنگ اُخذ به آنها وارد کردند، از محمد و مسلمانان انتقام کشیدند. محمد به اقدامات کاروان زنی خود در دو سال بعد ادامه داد و از اینرو اهالی مکه بر آن شدند تا در یک جنگ گسترده کار محمد را یکسره کنند. در جنگی که در سال ۶۲۷ میلادی، در این راستا آغاز شد، اهالی مکه مدت دو هفته مسلمانان را محاصره کردند، ولی بر اثر خندقی که مسلمانان به پیشنهاد سلمان فارسی کردند، موفق نشدند، آنها را شکست دهند و ناچار شدند، عقب نشینی اختیار کنند. پس از عقب نشینی اهالی مکه، محمد به طایفه یهودی بنی قریظه حمله کرد و تمام مردان آنها را از دم تیغ گذرانید و زنان و بچه هایشان را اسیر کرد و به فروش رسانید.

در سال بعد (۶۲۸ میلادی)، محمد در «الحدیبیه» پیمانی با اهالی مکه امضاء کرد که بر پایه آن مسلمانان مجاز شدند، سال بعد از مکه دیدار کنند و به انجام مراسم حج پردازند. در این زمان محمد به اندازه ای توان یافته بود که می توانست به مکه حمله و آنرا تسخیر نماید. سرانجام، او این عمل را در سال ۶۳۰ میلادی به اجرا در آورد و مکه را با خونریزی اندکی اشغال نمود. با تصرف مکه، محمد در عربستان مرکزی قدرت قابل توجهی بهم زد و بیشتر طوایف عرب، اسلام آوردند و سرنوشت خود را به وی سپردند.

شواهد و مدارک تاریخی نشان می دهد که محمد پیش از درگذشتش در سال ۶۳۲ میلادی، بر آن بود تا نفوذ و قدرتش را در آنسوی مرزهای عربستان گسترش دهد. گفته شده است که محمد در سال ۶۳۱، سپاه بزرگی (شامل سی هزار نفر سرباز و ده هزار اسب) جمع آوری کرد تا به شهر «تبوک» که بین مدینه و دمشق قرار داشت و زیر نفوذ امپراطوری روم بود، حمله کند، ولی این کار به انجام نرسید. بخشی از این سپاه به فرماندهی خالد وارد «دومه» شد و قبایل موسوی و مسیحی این منطقه را به اسلام در آورد. همچنین، محمد بر آن بود تا سپاهش را به منطقه

نفوذ امپراطوری روم در فلسطین گسیل دارد، ولی این برنامه به سبب درگذشت او در سال ۶۳۲ انجام نگرفت.

در مدت بیست و سه سالی که محمد خود را پیامبر اسلام معرفی می‌دانست، وانمود می‌کرد که به گونه مستقیم از سوی الله به او الهام می‌شود، ولی چگونگی آئین عبادات و وظائف مهم اسلامی مانند وضو، نماز، صدقه، روزه و حج یا بوسیله خود او ساخته شد و یا پس از او اصلاح و تکمیل گردید. (برای مثال، اذان‌گونی از مناره مساجد در زمان اموی‌ها معمول گردید. بازنمود مترجم.) بدیهی است که بخشی از الهاماتی که محمد وانمود می‌کرد، از سوی الله به او می‌شود، برخی از قوانین و مقررات عملی اسلام مانند ارث، ازدواج، طلاق و غیره را نیز دربر می‌گیرد.

اگرچه مسلمانان باور دارند که محمد پیامبر الله بوده و به گونه مستقیم از سوی الله به وی الهام می‌شده، ولی «کوک»، «کرون» و «هیندز» این سخنان را به گونه کامل رد کرده و «کوک» دلائل رد پیامبری محمد را در نوشتاری که در *Oxford Past Master* به رشته نگارش درآورده، می‌نویسد:

«در سده هشتم میلادی، پندارهای بی پایه بین نویسندگان بسیار رواج داشت و ابن اسحاق و یارانش آنچه را که از زبان دیگران می‌شنیدند، واقعی می‌پنداشتند. شواهد و دلایل بسیاری در دست است که نشان می‌دهد، آنچه که قوانین و مقررات الهی و الهام شده از سوی الله نام گرفته، بوسیله افرادی که در مرکز قدرت قرار داشتند، آفریده شده است. همچنین فرموده‌های توانمند حاکی است که بسیاری از حدیث‌های بی پایه‌ای که می‌گویند کلام محمد بوده و سینه به سینه به مردم رسیده و به عنوان مدرک و حدیث معتبر وارد کتابها شده، کلام محمد نبوده و از اعتبار خالی است. همچنین رویدادهای وابسته به زندگی محمد و شرح حال او، پیش از آنکه وارد نوشتارهای کتاب‌ها شود، برای مدت یکصد سال روی زبان‌های افراد مردم وجود داشت و ممکن است در این فاصله زمان، دچار دگرگونی‌های بسیاری شده باشد.»^{۱۸۹}

«کوک» پس از شرح بالا به ذکر بنمایه‌های غیر اسلامی مانند یونانی‌ها، سریانی‌ها و ارمنی‌ها پرداخته و مطالبی را در باره اسلام می‌نویسد که

به گونه کامل تازه و بدون پیشینه است. بدین شرح که اگرچه تردید نیست، شخص تاجری به نام محمد وجود داشته و آموزشهایش روی ابراهیم تمرکز داشته و در سال ۶۲۲ رویداد مهمی به وقوع پیوسته، ولی دلیلی در دست نیست که محمد در داخل عربستان فعال بوده است. همچنین از شهر مکه نیز سخنی به میان نیامده و از کتاب قرآن هم تا سالهای پایانی سده هفتم میلادی خبری در دست نیست. افزون بر آن گفته شده است که شهر مکه در آن زمان مرکز توجه اسلام نبوده و مسلمانان به سوی نقطه دیگری نماز می گزاردند که بمراتب دورتر از مکه بوده است. همان مدارک حاکی است که متونی از قرآن که در سالهای پایانی سده هفتم میلادی، روی سکه‌ها و کتیبه‌ها نوشته می شده با قوانین و مقررات شرعی ناهمگونی داشته است. تفاوتی که ممکن است در متون بالا وجود داشته باشد، مهم نیست، بلکه نکته قابل توجه در این بحث آنست که مدرک یاد شده نشان می دهد که در این زمان برخلاف ادعای پیشین، متون قرآن وجود داشته است: "۱۱"

نوشتارهای نخستین یونانی‌ها نیز در باره اسلام و محمد حاکی است که محمد در سال ۶۲۴ میلادی زنده بوده، در حالیکه بنمایه‌های عربی نشان می دهد که وی در سال ۶۲۲ درگذشته است. همچنین، نوشته‌های تاریخ‌نویسان عرب می گوید، پیوندهای محمد با یهودی‌ها گسسته شده و آنها در برابر یکدیگر به جنگ دست زده‌اند،

نوشته‌های تاریخی آرامنه در سالهای ۶۶۰ میلادی نشان می دهد که محمد جامعه متحدی از زاده‌های اسماعیل (یعنی، اعراب) و یهودیها، بر پایه آئین ابراهیم به وجود آورد و آنها به اتفاق برای تسخیر فلسطین هم پیمان شدند. قدیمی ترین بنمایه موجود یونانی می گوید، پیامبری که بین تازیها پدیدار شد، ظهور پیامبر نجات دهنده یهودی‌ها را اعلام داشت. این مدرک هیجان انگیز تاریخی پس از شرح این جریان از خطرات بسیار بزرگی که بگانه شدن یهودی‌ها و اعراب به وجود می آورد، سخن می گوید. ما نمی توانیم اهمیت و ارزش این مدارک را نادیده گرفته و آنها را حمل بر تعصبات ضد یهودی طرفداران مسیحیت بکنیم، زیرا در نوشتارهای دینی عبریها نیز به آن اشاره شده است. در این باره یک مدرک تاریخی وابسته به سده هشتم وجود دارد

که از این رویداد مذهبی که با پیروزی‌های تازی‌ها در آن زمان برابری می‌کند، سخن می‌گوید.^{۱۴۰} سپس، یک تاریخدان ارمنی می‌نویسد، پس از اینکه تازی‌ها اورشلیم را تسخیر کردند، بیدرنگ اتحاد خود را با یهودی‌ها شکستند.^{۱۴۱}

اگرچه فلسطین در تاریخ اسلام از اهمیت نسبی خالی نبوده، ولی در سال دوم هجری، هنگامی که محمد قبله مسلمانان را از اورشلیم به مکه تغییر داد، از جهت اهمیت پس از مکه قرار گرفت و مکه پهنه فعالیت‌های محمد شد. اما، بنمایه‌های غیر اسلامی، فلسطین را مرکز توجه محمد قرار داده و نوشته‌اند، محمد برای دستیابی به هدفهای مذهبی خود، در صدد اشغال این سرزمین بوده است. نوشته‌های تاریخی آرامنه دلیل دیگری نیز برای ثابت کردن این موضوع به دست می‌دهد. بدین شرح که محمد به اعراب گفته است، چون آنها زاده‌های ابراهیم و اسماعیل هستند، برای تصرف سرزمین فلسطین دارای حق مسلم هستند، زیرا خداوند وابستگی این سرزمین را به ابراهیم و زاده‌های او قول داده است. به همان اندازه که بنمایه‌های اسلامی، دین ابراهیم را پایه و مرکز دین اسلام می‌دانند، بنمایه‌های ارمنی‌ها نیز به همان اندازه، اسلام را به دین ابراهیم پیوند می‌دهند. با این وجود، نوشته‌های ارمنی‌ها به این موضوع، یک پیچ جغرافیائی داده است. بدین شرح که «کوک» می‌نویسد:

«هرگاه بنمایه‌های خارجی در باره زندگی محمد و نهاد اسلام درست باشد، این نتیجه به دست می‌آید که سنت‌های اسلامی موجود در این موارد گمراه کننده بوده و حتی اعتبار کتاب قرآن نیز مورد تردید است. با توجه به آنچه که در بالا در باره سرشت بنمایه‌های اسلامی گفته شد، تردید در باره اعتبار کتاب قرآن و رویدادهای زندگی محمد منطقی به نظر می‌رسد، ولی تا کنون چنین برداشتی از نوشته‌های یاد شده به عمل نیامده است.^{۱۴۲}»

«کوک» شباهت‌های بین اصول و معتقدات مسلمانان و سامری‌ها* را که در

* Samaria نام شهری بود در ناحیه‌ای که نخت «کعان» و سپس «فلسطین» نامیده می‌شد و یهودیانی که در ناحیه کوه Gerizim بسر می‌بردند Samaritan (سامری) نام گرفته بودند. در سال ۷۲۱ و یا ۷۲۲ پیش از میلاد، آسوری‌ها به اسرائیلی‌ها حمله کردند و افراد توانمند یهودی را با خود به آسور بردند و بقیه آنها را نابود کردند. آنگاه فرماندار آسوری‌ها دستور داد، مردم شرق آسور در Samaria سکونت مانده زیرنویسی را در صفحه بعد (۱۸۰) بخوانید.

زیر به شرح آنها خواهیم پرداخت، به تفصیل بر شمرده است. همچنین، او می‌نویسد، عقاید و آئین مهمی را که محمد از دین ابراهیم گسترش داد، در پیش در کتاب *Jubilees* یهودی‌ها که در تاریخ ۱۴۰-۱۰۰ سال پیش از میلاد مسیح نوشته شده، شرح داده شده و در تشکیل اصول عقاید اسلامی نفوذ فراوان داشته است. همچنین، ما شواهدی در دست داریم که یک نویسنده مسیحی سده پنجم، به نام «سوزومنیوس» *Sozomenus* دین اولیه یکتاپرستی اسماعیلی‌ها را که بسیار به دین عبری‌ها تا زمان موسی شباهت داشته، نوسازی کرده است. «کوک» ادامه می‌دهد و می‌نویسد، چنین برمی‌آید که با گذشت زمان، اصول عقاید اسماعیلی‌ها زیر نفوذ همسایگان مشرک دگردیس شده و بدین ترتیب، دوباره نوسازی گردیده است.

«سوزومنیوس» می‌نویسد، گروهی از طوایف عرب که بوسیله یهودی‌ها از پیوندهای دیرین خود با اسماعیل آگاه شدند، به پذیرش آئین یهودی‌ها پرداختند. این نکته نیز نشان می‌دهد که جامعه مسلمان آن زمان، از تأثیر آئین یهودی‌ها برکنار نبوده است. «کوک» همچنین، داستان خروج موسی از مصر و هجرت محمد از مکه به مدینه را به یکدیگر شبیه دانسته و به شرح آن پرداخته است. در نوشتارهای یهودی‌ها در باره پیامبر نجات‌دهنده قوم یهود آمده است:

رسالت پیامبری که باید قوم یهود را به ساحل نجات و رستگاری رهبری کند، همان اقدامی است که موسی انجام داد و مهمترین گام آن اقدام، خروج از مصر و یا مرکز ستمکاری به بیابان و از آنجا رهبری یک جنگ مقدس بوسیله پیامبر نجات‌دهنده برای بازپس گیری سرزمین فلسطین بود. در اینجا نیز هم خروج موسی از مصر و هم هجرت محمد از مکه، هر دو سر آغاز زندگی سیاسی مذهبی آندو بوده است.

دنباله زبرنوبس صفحه پیش (۱۷۹)

اختیار کنند. این گروه از مردم اسور با یهودیانی که زنده مانده بودند، ازدواج کردند و آئین مذهبی خود را با آنها ترکیب نمودند. این افراد «پنتاتوخ» و یا پنج کتاب اول تورات را پذیرش و آئین مذهبی خود قرار دادند، ولی عبری‌های جنوب با نظر حقارت به آئین اصلاح شده یهودی‌گری این افراد نگاه می‌کردند.

«کوک» و «کرون» عقاید و معتقدات خود را در باره اسلام، در کتاب بسیار جالب خود زیر فرنام *Hagarism: The Making of the Islamic World* (1977)، شرح داده‌اند. شوربختانه، روش نگارش کتاب آنها مانند آموزگارشان «ونسبرو» تا حدودی مشکل به رشته نگارش درآمده است. بهمین جهت، «همفریز» در باره این کتاب می‌نویسد: «بحث و گفتار کتاب در چارچوبی که سرشار از کنایه‌ها، تشبیهات و اشاره‌های گیج‌کننده است، تشریح شده است.»^{۱۳} بدیهی است، خلاصه‌ای که آنها در پایان کتاب نوشته‌اند، به خوانندگان عادی کمک خواهد کرد تا بهتر بتوانند به زندگی محمد پی ببرند. فهرست کوتاه‌شده مطالب کتاب این دو نویسنده به شرح زیر است:

۱. شک و تردیدهایی که از جنبه‌های تاریخی بر اسلام وارد است.
۲. کاربرد بنمایه‌های غیر اسلامی در شناسائی محمد و اسلام
۳. یگانگی یهودی‌ها و تازی‌ها در برابر مسیحی‌ها
۴. پیروزی‌های نخستین مسلمانان
۵. نابودسازی یهودی‌ها
۶. نرمش با مسیح‌ها
۷. نفوذ سامری‌ها در دانش تازی‌ها
۸. ایجاد یک پیامبر عربی از روی مدل موسی
۹. ایجاد کیش مقتسی که به خدا وابستگی دارد
۱۰. ایجاد یک مرکز مقدس دینی

«کوک» و «پاتریشیا کرون» در نوشتارهای خود پیوسته واژه‌های «هاجر»، «هاجرسم» و «هاجرین» را به کار برده‌اند. دلیل کاربرد این واژه‌ها آنست که این دو نویسنده باور دارند که «اسلام» در نتیجه تماسهای نخستین اعراب با تمدن‌های فلسطین، خاور نزدیک و خاور میانه به وجود آمد و بنابراین عقیده به اینکه واژه «اسلام» در آغاز بوسیله خود عرب‌ها نوآوری شد، از حقیقت دور می‌باشد. از اینرو، می‌توان گفت، هنگامی که جامعه عرب در آغاز در پی ایجاد دین جدیدی بود، خود را مسلمان نمی‌نامید. از دگر سو، باید دانست، نوشتارهای یونانی‌ها و سریانی‌ها

برای جامعه عرب تازه مسلمان شده، به ترتیب واژه‌های «ماجاریتا» و «مهجر» و یا «مهجری» را به کار برده‌اند. یونانی‌ها، واژه «مهجری» را به این دلیل برای اعراب مسلمان به کار برده‌اند که «مهجری‌ها» از نسل ابراهیم که یوسیله هاجر زائیده شده، بوده‌اند و این واژه در واقع برابر «مهجری» و «هاجرسم» در زبان عربی «مهاجرون» می‌باشد. ولی، باید توجه داشت که واژه «مهاجرون» در زبان عربی، مفهوم دیگری نیز دارد. بدین شرح که این واژه را در باره افرادی به کار می‌برند که در یک مهاجرت و یا خروج دسته جمعی از محلی به محل دیگر شرکت نمایند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که واژه «مهجری» برای «هاجرین‌هایی» که در مهاجرت به سرزمین موعود شرکت کرده‌اند، به کار می‌رفته و بنابراین، مسلمانان نخستین «مهجری» نامیده شده و سپس واژه «مهجری» به واژه «اسلام» تغییر پیدا کرده است!^{۱۱}

«کوک» و «کرون» باور دارند، بنمایه‌های اسلامی در باره تاریخ اسلام، در سالهای بعد از تشکیل اسلام به وجود آمده و از ارزش و اعتبار تاریخی بی‌بهره است و در این جهت به شرح رویدادی می‌پردازند که از بنمایه‌ها و نوشتارهای خارجی و غیر اسلامی برداشت شده و قابل پذیرش مسلمانان نیست. بدین شرح که آنها در نوشتار خود از یک بنمایه یونانی که به سالهای ۶۳۶-۶۳۴ میلادی وابسته می‌شود، بهره گرفته‌اند. در این بنمایه آمده است که جامعه کلیمی در آغاز به محمد به عنوان پیامبر نجات‌دهنده قوم یهود نگاه می‌کردند و باور داشتند، محمد همان پیامبر نجات‌دهنده‌ای است که نوشتارهای مقدس مذهبی به آنها نوید داده است. شواهدی در دست است که در آن زمان برخلاف نوشتارهای مسلمانان، جامعه کلیمی عربستان نه تنها با محمد دوگانگی و دشمنی نداشتند، بلکه نسبت به رسالت پیامبری محمد بسیار خوشبین بودند و او را پیامبر نجات‌دهنده خود می‌دانستند و به پیروزی‌های او به عنوان دست‌آوردهای یک پیامبر نجات‌دهنده نگاه می‌کردند. یکی از دلایل یگانگی و دوستی بین کلیمی‌ها و تازی‌های آن زمان، دشمنی مشترک آنها بر ضد مسیحی‌ها بوده است. یک نوشته تاریخی وابسته به ارمنی‌ها که در سالهای دهه ۶۶۰

میلادی نوشته شده، با این عقیده که مکه در زمان پیروزی محمد بر این شهر، مرکز سیاست اعراب بوده، به گونه کامل مخالفت کرده و باور دارد که در آن زمان فلسطین مرکز فعالیت های مهم سیاسی اعراب بوده است. همان نوشته تاریخی، می نویسد: «محمد کوشش می کرد، اعراب را قانع کند تا به پدید آمدن پیامبری که باید قوم یهود را نجات بخشد، کمک نمایند. محمد، در ترغیب اعراب برای کمک به پدید آمدن پیامبر نجات دهنده قوم یهود، دو هدف را برای نسل ابراهیم از تیره اسماعیل، دنبال می کرده است. یکی گرفتن حق شهروندی سرزمین مقدس برای اعراب زاده شده بوسیله تیره اسماعیل و دیگری پیوند دادن آنها با آئین یکتاپرستی ابراهیم.»^{۱۹۵} بدین ترتیب، معلوم می شود که هدف مهاجرت مسلمانان در واقع خروج آنها از مکه و سکونت در مدینه نبوده، بلکه اعراب زاده شده از تیره اسماعیل، می خواسته اند از عربستان به سرزمین نوید داده شده، مهاجرت کنند. تمام مدارک و شواهد تاریخی دوره های نخستین روابط اعراب و یهودی ها، درستی این رویداد را تأیید می کنند.

ولی، دیری نپائید که پیوندهای دوستانه اعراب و کلیسی ها به وخامت گرائید و کلیسی ها به سوی مسیحی ها گرایش پیدا کردند، زیرا مسیحی ها به اندازه اعراب برای آنها خطرناک نبودند. در این زمان، اعراب نیاز داشتند، یک دین کاملاً مستقل برای خود به وجود بیاورند و برای رسیدن به این هدف به آئین ابراهیم روی کردند و آئین ابراهیم را با نوآوری های جدیدی برای خود دوباره سازی نمودند و بسیاری از آداب و رسوم مشرکین را نیز در ساختار آن کارسازی کردند. با این وجود، اعراب احساس کردند، دین تازه ای که از تاروپود آئین ابراهیم برای خود نوسازی کردند، قدرت ندارد، به عنوان یک دین مستقل روی دویای خود بایستد و از اینرو بر آن شدند که از آئین سامری ها نیز کمک بگیرند و اصول آنرا وارد دین خود کنند.

اصول و مبانی دین سامری ها تا اندازه ای پیچیده و مبهم است. سامری ها، در اصل همان اسرائیلی های فلسطین مرکزی و زاده های افرادی هستند که شاهان آسوری در حدود سال ۷۲۲ پیش از میلاد، آنها را در

مرکز فلسطین سکنی دادند. اصول دینی سامری‌ها، یکتاپرستی کلیمی‌ها بود، ولی تا اندازه‌ای اصول و احکام دین یهود را اصلاح کردند و آداب و رسوم ویژه خود را وارد اصول دین یهودی‌ها نمودند و این درست همان کاری بود که اعراب بعدها انجام دادند. قوانین و مقررات شرعی سامری‌ها تنها شامل «پنتاتوخ» (اسفار پنجگانه) بود که هسته مرکزی دین و ایمان آنها را تشکیل می‌داد.

شعار «لااله الاالله» به معنی «هیچ خدائی بجز خدای یگانه وجود ندارد»، یکی از شعارهای عبادتی همیشگی سامری‌ها بوده است. در دین سامری‌ها نیز یگانگی خدا و بزرگی و بی‌عیبی او هسته مرکزی ایمان پیروان آن به‌شمار می‌رود. به‌گونه‌ای که می‌دانیم در دین اسلام نیز شعار «لااله الاالله» مفهوم یگانگی خدا و بزرگی و توانائی مطلق او را دارد. نکته جالب دیگر آنست که شعار «بسم‌الله» «به‌نام خدا» نیز در نوشتارهای مقدس سامری‌ها با عبارت «پشهم» موجود می‌باشد. سوره نخست قرآن «فاتحه» به معنی «گشودن» و یا «دروازه» که هر مسلمانان با آن آشنا بوده و خواندن آنرا نشان مسلمانان خود می‌داند، از دین سامری‌ها که می‌گوید (Amadi kamekha alfatah rahmekha) به معنی «من در برابر تو و مهر و بخشش تو می‌ایستم» برداشت شده است. واژه «فتح» همان واژه «فاتحه» ای است که به معنی «گشودن» و یا «دروازه» می‌باشد و مسلمانان آنرا به کار می‌برند.^{۱۶۱}

کتاب مقدس سامری‌ها «پنتاتوخ» می‌باشد که شامل الهامات الهی است و بنابراین دارای احترام بسیار می‌باشد. محمد نیز گویا تنها با «پنتاتوخ» و «زبور» آشنا بوده و از نوشتارهای تاریخی هیچگونه آگاهی نداشته است. چون الهامات الهی به موسی وارد می‌شده، از ایشرو سامری‌ها برای وی احترام بسیار قائل بودند. برای سامری‌ها کوه Gerizim مرکز پرستش بهوه و نیز آدم، بست و نوح بوده که ابراهیم نیز در آنجا به قربانی کردن فرزند خود اسحاق اقدام کرده است. عقیده به پدید آمدن یک پیامبر نجات‌دهنده نیز از اصول دین سامری‌ها بوده و آنها برای چنین پیامبری عنوان «نجات‌دهنده» قائل بوده‌اند. این تئوری نیز شباهت کامل با تئوری پدید

آمدن «مهدی» در اسلام دارد.

موسی، سفر خروج، اسفار پنجگانه

محمد، هجرت، قرآن، مکه و کوه حرا

تازی‌ها زیر تأثیر سامری‌ها بر آن شدند تا همانگونه که موسی در سفر خروج، ملت یهود را به سرزمین کنعان رهبری کرد، آنها نیز محمد را برای سفری شبیه به آن (هجرت) آماده سازند. محمد بتدریج در نقش و لباس موسی فرو رفت و همانگونه که موسی ادعا کرده بود که در کوه تور به او وحی می‌شود، محمد نیز مدعی شد که در کوه حرا از سوی الله به او وحی می‌رسد. آنچه که برای محمد باقی مانده بود که خود را پس از موسی، پیامبر شناختگری کند، یک کتاب مقدس بود.

به گونه‌ای که «کوک» و «کرون» نوشته‌اند، کتاب قرآن مجموعه کتابهای زیادی است که عثمان خلیفه سوم، آنرا به شکل کتاب مقدس قرآن در آورد. یک راهب مسیحی نیز نوشته است که درونمایه سوره بقره با سایر متون قرآن بهیچوجه همخوانی ندارد. زیرا، درونمایه سوره بقره، برخلاف سایر متون قرآن بیشتر در باره حقوق و قوانین سخن می‌گوید. در سایر نوشتارها می‌خوانیم که حجاج (۷۱۴-۶۶۱ میلادی)، فرماندار عراق تمام نوشتارهای مربوط به سالهای نخستین اسلام را جمع‌آوری و آنها را نابود کرده است. به هر روی، «کوک» و «کرون» با «ونسبرو» هم‌آوا شده و به این نتیجه رسیده‌اند که «کتاب قرآن بهیچ روی، دارای ساختار منطقی نبوده و نه تنها مطالب آن پیچیده و دیرفهم، بلکه از جهت متن و دستورهای گرامری و زبان نیز یک اثر مبهم و غیر منطقی به نظر می‌آید. افزون بر آن متون و مطالب قرآن دارای پیوندهای خردگرایانه نبوده و در بسیاری از موارد، یک پاراگراف کامل با واژه‌های متفاوت تکرار شده است. بدین ترتیب، با اطمینان خاطر می‌توان گفت که کتاب قرآن و درونمایه آن، مجموعه‌ای از سنت‌هایی است که با کاستی و شتاب ویراستاری شده و به شکل کتاب مقدس دینی درآمده است.^{۱۹۷}

این نکته نیز شایان توجه است که سامری‌ها تقدس مکانی و جغرافیایی

اورشلیم را رد کردند و بجای آن مکان پیشین اسرائیلی‌ها به نام «شِخَم» Shechem را مکان مقدس خود گزینش نمودند. مسلمانان نیز هنگامی که در صدر اسلام بر آن شدند که از اورشلیم به عنوان مکان مقدس خود روی گردانند و مکان دیگری را به عنوان پرستشگاه مقدس خود گزینش کنند، از روشی که سامری‌ها در پیش انجام داده و «شِخَم» را پرستشگاه مقدس خود گزینش کرده بودند، پیروی کردند.

شبهت این دو روشی که سامری‌ها و مسلمانان در گزینش مکان‌های مقدس خود به کار بردند، بسیار چشمگیر است. هر دوی آنها شهری را به عنوان مکان مقدس خود برگزیدند که با کوهی که در نزدیکی آن شهر قرار داشت و برایشان پرستشگاه مقدسی به شمار می‌رفت، پیوند داشت و زیارت آن کوه، در شمار آداب و رسوم مقدس مذهبی آنها در آمد. هر یک از این دو مکان نیز به نوعی با ابراهیم، پدر دینهای سامی پیوند و وابستگی داشت. مشهور است که ابراهیم در «شِخَم» به فرمان الله دست به قربانی کردن فرزندش اسماعیل زد و به گونه‌ای که در پیش در جستار مربوط به خانه کعبه شرح دادیم، محمد نیز کعبه را با مقام ابراهیم پیوند زد و به آن جنبه تقدس داد. و سرانجام اینکه بنای هر یک از دو تیره عرب و اسرائیلی در شهرهایی که آنها به عنوان شهرهای مقدس خود برگزیدند، دفن شده‌اند. بدین شرح که یوسف (که تیره‌اش از «جده» جدا شده) در اورشلیم و اسماعیل (که تیره‌اش از «اسحاق» جدا شده) در مکه دفن شده‌اند.^{۱۹۹}

«کوک» و «کرون» ادامه می‌دهند و می‌نویسند، شهری که ما اکنون در عربستان مرکزی (حجاز) به نام مکه می‌شناسیم. هیچگاه مرکز رویدادهای مهم دوره صدر اسلام نبوده است. بدین شرح که نه تنها هیچیک از مدارک و نوشتارهای غیر اسلامی ذکری از این شهر نکرده‌اند، بلکه شواهد استواری در دست است که نشان می‌دهد، قبله نخستین مسلمانان در شمال غربی عربستان وجود داشته و مسلمانان صدری در آغاز رو به این مکان نماز می‌خوانده‌اند. این شواهد عبارتند از مسجدهایی که در آغاز پدید آن اسلام در آن مکان ساخته شده و نیز نوشتارهایی که مسیحیان در اثبات این فراخواست بجای گذاشته‌اند. به گفته دیگر، مکه بعدها بدین سبب به عنوان مکان مقدس مسلمانان برگزیده شد تا پیوند اسلام به گونه

کامل از موسوئیت گسیخته شود و به اسلام هویت مذهبی مستقل و جداگانه‌ای داده شود.

«کوک» و «کرون» در ادامه کتاب بسیار جالب خود می‌نویسند، در واقع اعراب و اسلام دارای هیچگونه سرمایه فلسفی، هنری و ملی نبودند و شناسه اسلام پس از پیروزی‌های سریع نخستینش از تماس با ملت‌هایی که بوسیله اسلام از پای درآمدند، به وجود آمد. این ملت‌ها عبارت بودند از خاخام‌های یهودی، جکوبیت‌ها و نسطوری‌های مسیحی، فلسفه و فرهنگ یونانی‌های باستان و ایرانی‌ها، فلسفه افلاطونی نو، حقوق رومی و هنر و مهندسی امپراطوری بیزانتین. بدیهی است که پیروزی اعراب بر ملت‌های بالا، فاجعه تاریخی بزرگی را برای آنها به دنبال آورد و به بهای نابودی شناسه و فرهنگ آنها تمام شد.^{۱۹}

در کتاب برده‌ها بر اسبان: تکامل ساختار سیاسی اسلام (۱۹۸۰)، «پاتریشیا کرون» تاریخ خلافت اسلامی را تا سال ۶۸۰ میلادی، افسانه‌های بیهوده به شمار می‌آورد. او در کتاب داد و ستد مکی‌ها و ظهور اسلام (۱۹۸۷)، می‌نویسد: «بسیاری از گزارشهای تاریخی براستی تحریف و جابجاسازی متون غیر قابل فهم قرآن است.»^{۲۰} در این کتاب، «کرون» انسان را قانع می‌کند، پذیرش نماید که قرآن «مجموعه‌ای از مطالب ساختگی و دور از واقعیت می‌باشد.» همچنین باید توجه داشت که دست کم، برخی از روینادهای تاریخی و در مواردی همه آنها که سبب الهامات الهی فرض شده‌اند، مانند جنگ بدر (به صفحه شماره ۲۰۲ به بعد همین کتاب نگاه کنید)، همه از متون قرآن که اوهام و پندارهای فرضی بوده، مایه گرفته‌اند. در واقع می‌توان گفت که برخی از آیه‌های قرآن از روایات جعلی تاریخی که بوسیله داستان‌سرایان و افسانه‌گویان جعل و نقل می‌شده، گرفته شده است، بهمین دلیل نیز بسیاری از مطالب آنها با یکدیگر ناهمگونی دارد. برای مثال، گفته شده است، هنگامی که محمد برای نخستین بار وارد مدینه شد، این شهر در آتش کینه و دشمنی اعراب ساکن آن می‌سوخت و در جای دیگر آمده است که در آغاز ورود محمد به مدینه، این شهر به رهبری «ابن ابیه» از ثبات و یکپارچگی بهره می‌برد.

از دگر سو، در برخی از نوشتارها می‌خوانیم که گروههای غیر مسلمان، همه فرار بود، محمد را به‌عنوان پیامبر آینده خود پذیرا شده و برپایه این هدف مشترک، جامعه مدینه یکپارچه شود. همچنین در آن زمان، هرگاه موردی در آگاهی‌های مردم وجود می‌داشت، آنقدر به آن شاخ و برگ افزوده می‌شد که از شکل اصلی خود خارج می‌گردید. برای مثال، اگر یک فرد داستانرا رویدادی را بدون تاریخ وقوع آن شرح می‌داد؛ افسانه‌سرای بعدی، تاریخ وقوع آن رویداد را نیز بدان می‌افزود و داستانسرای سومی جزئیات دیگری را نیز در ساختار آن رویداد وارد می‌کرد. «واقعی» (در گذشته در سال ۸۲۳ میلادی)، از تاریخ‌نویسانی است که چندین دهه پس از «ابن اسحاق» (در گذشته در سال ۷۶۸ میلادی) به تاریخ‌نویسی پرداخته است. نکته جالب در کار این دو نویسنده آنست که در حالیکه «ابن اسحاق» در شرح رویدادهای تاریخی از ذکر زمان و بسیاری جزئیات دیگر وابسته به آن رویداد خودداری کرده؛ ولی «واقعی» آن رویدادها را با ذکر زمانهای دقیق رویداد و نامهای افرادی که در آن رویدادها شرکت داشته‌اند، به‌رشته نگارش در آورده و این جزئیات سبب شده است که شاخ و برگ‌های زیادتری به رویدادها افزوده شود. همین سبب است که نوشتارهای «واقعی» که دارای ذکر جزئیات رویدادهای تاریخی است، بیشتر از سایر نویسندگان توجه پژوهشگران را به خود جلب کرده است. ولی، هرگاه در نظر بگیریم که «ابن اسحاق» از حریانی که «واقعی» شرح داده، ناآگاه بوده است، در اینصورت نوشتارهای «واقعی» به‌گونه کامل ارزش خود را از دست خواهد داد. حال اگر بین دو نسل «ابن اسحاق» و «واقعی» تا این اندازه مطالب نادرست در باره رویدادهای تاریخی جعل و نوآوری شده باشد، ندیده‌ایم که این مقیاس در سه نسلی که بین محمد و «ابن اسحاق» فاصله بوده، بمراتب بیشتر بوده است. تردید نیست که تاریخ‌نویسان نخستین اسلام، آگاهی‌های خود را از داستانسرایی که آن رویدادها را از خود در آورده، کسب کرده‌اند. «کرون» تاریخ‌نویسان محافظه‌کار دروهای جدید، مانند «وات» را که ارزش نوشتارهای تاریخ‌نویسان آغاز اسلام را جدی گرفته‌اند، مورد سرزنش قرار

داده است. و ما این بخش را با پاراگرافی که «کرون» در باره بنمایه های یاد شده، به رشته نگارش در آورده، به پایان می بریم:

«روش «وات» بدداوری در باره بنمایه های آغاز دوره پیدائی اسلام است. اشکال کار در این نیست که در ابتدا، کیش و یا یک رشته معتقدات اصیل مذهبی وجود داشته و سپس پیرایه هایی به آن افزوده شده، بلکه اشکال کار در آنجاست که سرشت کیش و معتقدات یاد شده، از آغاز بی پایه و خدشه دار بوده است. هرگاه فرض کنیم که اسلام پس از پیدائی، در نتیجه برخورد با نژادها، فرهنگها و مکانهای گوناگون دگر دیس شد، این فرض نمی تواند حقیقت غیر قابل امکانی را مبنی بر اینکه، اسلام از آغاز دارای ریشه های غرض آلود بود و وسیله ایجاد قدرت قرار گرفته بود، جایجا کند.»^{۲۰۱}

فصل چهارم

محمد و پیام او

این نکته شایان توجه است... که دانشمندانی مانند «مارکولیوت»، «هورگرونج»، «لمنس» و «کاتانی» که بیش از سایر دانش‌پژوهان با بنمایه‌های عربی آشنا بوده و زندگی آن روز عربستان (دوره پدید آمدن اسلام) را بیش از سایرین فهمیده‌اند، همه با ایمان کامل باور دارند که پیامبری محمد و ادعاهائی که او در این باره کرده، دروغ بزرگی بیش نبوده است. همچنین باید اعتراف کرد که هر اندازه که شخصی بیشتر بنمایه‌های یادشده را بررسی و مطالعه می‌کند، تردید کردن به نتایجی که دانشمندان از پژوهش‌های خود در باره ادعای پیامبری محمد گرفته‌اند، برایش مشکل‌تر می‌شود.

Arthur Jeffrey (1926)^{۲۰۲}

هر کسی که کوچکترین تجربه‌ای از طبیعت انسان داشته باشد، می‌داند که یک مرد مذهبی ولو آنکه در باورهای مذهبی‌اش نهایت شرافتمندی و صداقت به خرج دهد، با این وجود انسانی بسیار بد و زیان‌آور است.

Winwood Read (1872)^{۲۰۳}

ما باید عقایدی را که «کوک»، «کرون»، «ونسبرو» و سایر دانشمندان در باره محمد و رویدادهای پیامبری او دارند، پذیرا شده و باور کنیم که ما

در باره شخصی که محمد نامیده می‌شود و ادعای پیامبری کرد، زیاد نمی‌دانیم و یا اینکه تمام بنمایه‌ها و نوشتارهایی را که در باره زندگی محمد و رویناد پیامبری او وجود دارد، نادیده بگیریم. بنیهی است که مسلمانان برتری می‌دهند که شقّ نخست را پذیرا شده و فکر کنند که ما در باره زندگی محمد و رویناد پیامبری او زیاد نمی‌دانیم، زیرا آنچه که نوشتارهای با ارزش تاریخی در این باره نوشته‌اند، به‌سود مسلمانان نیست. از دگر سو، مسلمانان نمی‌توانند بگویند که این کتاب‌ها بوسیله دشمنان اسلام نوشته شده است.

شاید نخستین کتابی که در غرب در باره تاریخ زندگی محمد و اسلام به‌رشته نگارش درآمده، کتاب «گوستاو ویلز» Gustav Weils زیر فرنام *Mohammad der Prophet, sein Leben und sein Lehre* (1843) بوده است. «گوستاو ویلز» در این کتاب به این نتیجه رسیده است که محمد به‌صرع مبتلا بوده و از این بیماری رنج می‌برده است. پس از «گوستاو ویلز» گروه دیگری از دانشمندان و نویسندگان، از جمله «اسپرنگر»، «نولدوکه» و «مویر» نیز به همین نتیجه رسیده‌اند. مابزودی عقاید «اسپرنگر» را در این باره توضیح خواهیم داد و در فصل بعد به شرح پژوهش بسیار با ارزشی که «نولدوکه» زیر فرنام *Geschichte des Qorans* (1860) در این باره قرآن انجام داده، خواهیم پرداخت.

کتاب «مویر» زیر فرنام *Life of Mahomet* بین سالهای ۱۸۵۶-۱۸۶۱ در چهار جلد برپایه بنمایه‌های اصیل اسلامی چاپ و منتشر شده است. «مویر»^۱ فروزه‌های محمد را که بارها بوسیله سایر دانشمندان تکرار شده، به دو دوره بخش می‌کند. یکی دوره مکه و دیگری دوره مدینه. زمانی که محمد در مکه سکونت داشته، نقش یک مرد مذهبی و راستگو و درست‌کردار را پیروی می‌کرده، ولی هنگامی که به مدینه مهاجرت کرده و به قدرت فرمانروائی رسیده، به فساد گرائیده و در پی کسب هدف‌های دنیوی برآمده است. «مویر» در این باره می‌نویسد:

در زمانی که محمد در مکه سکونت داشت، بدون تردید در پی هدف‌های شخصی و انگیزه‌های دنیوی نبود... در این دوره محمد «یک انفرزدهنده و

آگاه‌کننده ساده بود؛ « که مورد تمسخر و انکار مردم قرار داشت و هدفش تنها هدایت مردم به راه راست و درست بود. او ممکن است در این دوره، برای رسیدن به هدف از وسائل مشروع بهره نبرده باشد، ولی دلایل و مدارک کافی وجود ندارد، نشان دهد که محمد در این دوره از نیک‌اندیشی و هدف‌های شرافتمندانه پیروی نمی‌کرده است.

ولی هنگامی که محمد به مدینه مهاجرت کرد، روش و رفتار او به گونه کامل تغییر یافت. در مدینه محمد، همه نیرویش را روی به دست آوردن قدرت، پیروی از مزایای معنوی و تأمین زندگی توانمند شخصی متمرکز کرد و پیامبری را وسیله دسترسی به هدف‌های بالا قرار داد. بدین شرح که همانگونه که اصول و احکام مذهبی باید از آسمان به زمین و پیامبر وحی شود، به همان ترتیب نیز وی ادعا می‌کرد که برای روش و کردار سیاسی او نیز از آسمان به او وحی می‌شود و آنچه که از لحاظ سیاسی و کشورداری انجام می‌دهد از سوی الله به وی الهام می‌گردد. در این راه، محمد به جنگ‌های گوناگونی دست زد، فرمان‌های کشتار و اعدام صادر نمود و سرزمین‌هایی را فتح نمود و وانمود کرد که تمام این اقدامات را به فرمان الله انجام می‌دهد. محمد، در این راه تا آنجا پیش رفت که حتی ادعا کرد، آنچه را که در زندگی شخصی‌اش انجام می‌دهد، نه تنها اجرای آنها را فرمان می‌دهد و یا تصویب می‌کند، بلکه حتی او را در انجام آن اعمال تشویق و ترغیب می‌نماید. برای مثال، الله محمد را مجاز کرد، همسران بسیاری برای خود گزینش کند؛ الله در سوره دیگری در عشق‌بازی محمد با «ماریه قبطیه» که نخست برده‌اش بود، دخالت کرد و به محمد اجازه داد، برخلاف عهده‌ی که کرده بود با ماریه همبستر شود. همچنین، الله در باره شور عشقی محمد نسبت به زینب، همسر پسر خوانده و دوست محرم و صمیمی‌اش پیام فرستاد و ضمن آن از اینکه محمد به ندای وجدان و شرافتش گوش داده و از ازدواج با زینب، همسر پسر خوانده‌اش خودداری کرده، او را سرزنش نمود و فرمان داد، زینب از شوهرش زید که پسر خوانده محمد بود طلاق بگیرد و به ازدواج او درآید. هرگاه ما فکر کنیم که محمد با شنیدن فرمانهای یاد شده، زیر اثر توهمات رؤیا انگیز و بی‌پایه قرار گرفته و با نهایت شرافتمندی آنها را وحی‌های الهی احساس کرده، برآستی که او باید قربانی احساسات شگفت‌انگیزی شده باشد که

مانند آن تا کنون بوسیله هیچ فردی در این دنیا تجربه نشده است.

بنابر این فرآیند طبیعی مهاجرت محمد از مکه به مدینه آن بود که به گونه ناگهانی از شدت و اندازه پند و اندرزگونی او کاسته شد و ناشکیبائی و سختگیری در برابر عقاید و رفتار مخالفانش با شتاب جای آزاداندیشی و پندمنشی او را گرفت. روش‌های معنوی و روندهای مذهبی، تازه در خدمت هدف‌های دنیوی و اصلاح فروزه‌های اخلاقی و ارزشهای انسانی قرار گرفته بود که این مکانیسم به گونه ناگهانی حالت عکس به خود گرفت و تیغ حکومت در خدمت به‌الله و مذهب درآمد. بدین شرح که در آغاز، نام‌الله در خدمت حکومت و توانمند کردن آن به کار می‌رفت، ولی پس از آن شمشیر تیز شده حکومت، در راستای ریشه کن کردن دشمنان‌الله و نابودی آنها به کار گرفته شد و اجرای شعارهای زیر به شکل یک وظیفه دینی درآمد. «بکشید دشمنان اسلام را هر کجا که آنها را یافتید،» «در راه‌الله تا آن اندازه نبرد کنید تا ریشه کفر برکنده شود و تنها دین‌الله جهانگیر شود.» هنگامی که پند و اندرزهای ساده و معنوی که برای بالا بردن ارزش‌های اخلاقی و انسانی بوسیله محمد و پیروانش در مکه تبلیغ می‌شد با هدفهای دنیوی همراه گردید، به گونه ناگهانی هدف خود را تغییر داد و ایمان راستین مذهبی در اقدامات شریرانه و ذممنشانه، برای رسیدن به حاکم و جلال دنیوی و تشریفات رسمی دگردیس شد.

«مویر» ادامه می‌دهد و می‌نویسد، بزودی متون قرآن بپایه و اساس باورهای مذهبی را بنیادریزی کرد و احکام مصیبت‌ناز و زیان‌آوری مانند: «چندزنی، طلاق و بردگی، مبانی اخلاقی و ارزشهای انسانی را خدشه‌دار کرد؛ زندگی خانوادگی و اجتماعی را زهر آگین نمود و زیربنای اجتماعی را سست و متلاشی نمود. چادری که به زنان تحمیل شد، آنها را از موقعیت ویژه اجتماعی‌شان محروم کرد... آزادی اندیشه و خردگرایی نکوهیده به شمار رفت و نابود گردید. عقیده به تحمل اندیشه‌های دیگران نادرست شمرده شد و به‌امکان ایجاد سازمان‌های اجتماعی آزاد پایان داده شد.»

«مویر» ناهمگونی فروزه‌های محمد را به شرح زیر باز نمود می‌دهد:

همزمان با تمایل شدید به نابود کردن بت‌پرستی و گسترش دین و پاکدامنی در جهان، شور خودخواهی و تن‌آسایی در محمد افزونی گرفت تا آنجا که

سرانجام او خود را شخص برگزیده و سوگلی الله نامید و با الهاماتی که وانمود می کرد از آسمان به او می شود، در برخی موارد خود را از کاربرد موازین اجتماعی و ساده ترین اصول اخلاقی استثنا کرد.

داوری غائبی «مویر» در باره محمد آنست که «شمشیر محمد و کتاب قرآن از سرسخت ترین دشمنان تمدن، آزادی و راستی و درستی است که تا کنون دنیا به خود دیده است.»^{۲۰۵}

«کائتانی» نیز در نوشتار خود در آغاز سده بیستم، به همان نتیجه ای که «مویر» رسیده، دست یافته است. «کائتانی» در این باره می نویسد، محمد در مدینه بمراتب خود را توانمندتر از زمانی که در مکه بود، می بیند و به گونه کامل به برتریّت خود اطمینان دارد.

این محمد است که در سلسله مراتب دینی بالاتر از همه و حتی الله قرار می گیرد، به گونه ای که الله در ساختار اسلام نقش درجه دوم پیدا می کند و در واقع در خدمت پیامبر و نماینده خود درمی آید. الله، دیگر موجودی بالاتر و والاتر از همه نیست که هر چیزی باید در راه خدمت به او فدا شود، بلکه الله موجود توانمند و بکثاتی است که در خدمت هدف های سیاسی پیامبر درمی آید، راه را برای پیروزی های جنگی او هموار می کند، او را در هنگام شکست های جنگی دلداری و تسکین می دهد، مشکلات تشکیل یک امپراطوری بزرگ را برای فرمانروایی بر افراد بشر از سر راه او برمی دارد و موانعی را که در راه رسیدن به هدف های سیاسی و دنیوی او وجود دارد، برایش هموار می کند. این الله برای محمد در واقع نقش ماشین بسیار توانمند و فرجودگری را دارد که برای رام کردن یک قوم بی فرهنگ، خشن و تجاوزگر که دارای افرادی خونخوار بوده که به آسانی خشمگین می شوند، وجودشان سرشار از نفرت است، شور انتقامجویی دارند، خونریزی برایشان یک کار عادی به شمار می رود، پر از آز چپاول و غارتگری بوده و به سادگی می توان با احساسات آنها بازی کرد: بی نهایت سودمند واقع می شود... پیروان محمد از این به بعد پاسخ پرسشهایشان را از زبان محمد می شنوند و نه الله و ارزش محمد در سرنوشت سازی برای مردم بالاتر از الله قرار می گیرد. محمد، برای مردم واقعیتی است که هر روز وجودش مشاهده و لمس می شود. ولی، الله یک تئوری سودمند و یک

ماهیت والائی است که از بالای آسمان‌ها با مهربانی، کردار دمدعی مزاج و ناتوانی‌های بزرگ و بسیار پیامبر محبوبش را مشاهده می‌کند و با سپاه کلائی از فرشتگان او را پشتیبانی می‌کند؛ مشکلاتش را با آیه‌هایی که به‌سودش نازل می‌کند، برطرف می‌سازد؛ اشتباهاتش را هموار می‌کند؛ لغزشهایش را مشروع جلوه می‌دهد و در مقام یک خدای ستمگر، وحشی و غیر اخلاقی سامی، تحقق‌گریزه‌های دذمنشانه پیامبرش را تشویق می‌کند.

اگر محمد در مدینه از روشی که در سالهای آغاز ادعای پیامبری‌اش در مکه پیش گرفته بود، انحراف جست، نباید سبب شگفتی شود، زیرا او نیز مانند سایر افراد همزمانش هنوز عضو یک قوم نیمه‌وحشی به‌شمار می‌رفت که از هر فرهنگ قابل توجهی بی‌بهره بود و تنها سرمایه‌ای که برای جامعه عمل پوشانیدن به‌هدف‌های بلند پروازانه‌اش در اختیار داشت، این بود که غرایز طبیعی و استعدادهای فطری‌اش را با بدفهمی اصول و موازین دینهای موسونیت و مسیحیت، شکوفا کند و بدینوسیله به‌ادعای پیامبری‌اش رنگ مشروع بزند. بنابراین هنگامی که سرانجام بخت و اقبال بروی محمد لیخند زد، وی به‌آسانی به‌فساد گرائید... هنگامی که محمد «در مدینه» قدرت بهمزد و به‌آسانی به‌پیروزی‌های شگفت‌انگیز دست یافت و مزه دلپذیر و جادویی قدرت بی‌انتهای سیاسی را چشید، استعدادش را برای دوری‌گزیدن از فساد از دست داد... همچنانکه قدرت محمد افزونی می‌گرفت، مانند هزاران نمونه از سایر مردانی که تاریخ نامشان را به‌ثبت رسانیده است، فساد و رسوائی بر فروزه‌های انسانی و ارزشهای اخلاقی او برتری می‌جست. بیدیهی است، هنگامی که طناب دار را بازور به‌کردن انسان حلقه می‌کنند و یا انسان یا خطر نابودی درگیر می‌شود، مردن برایش چاره‌ناپذیر خواهد بود؛ ولی زمانی که انسان با تلاشهای مخاطره‌آمیز بر دشمنان بیرحم و سرسخت خود پیروز می‌شود، دیگر درگذشتن از قدرت و یا تسلیم شدن به‌نابودی برایش آسان نخواهد بود. به‌هر روی، هنگامی که محمد مزه روان‌بخش و زندگی‌نواز قدرت و فرماندهی را در مدینه چشید، ارزشهای انسانی و اخلاقی‌اش فدای توانمندی دنیوی او شد.

در جستارهای بعدی ما دیدگاههای «مویر» و «کائتانی» را در باره ارزشیابی فروزه‌های محمد، بیشتر ژرف‌یابی خواهیم کرد، ولی در اینجا بی‌مناسبت نیست، به‌نوشتار «اسپرنگر» در باره زندگی محمد، نگاهی

داشته باشیم. بنمایه‌های اسلامی پر از مواردی است که محمد بویژه در زمانهائی که جبرئیل از سوی الله به او وحی می کرده، دچار غش و ضعف‌های شکفت‌انگیز می شده است. «مارگولیوت» در این باره می نویسد:

عقیده به اینکه محمد در هنگام دریافت وحی دچار غش و ضعف می شده، بوسیله تاریخ‌نویسان تأیید شده است. ولو اینکه فرض شود که این غش و ضعف‌ها ساختگی بوده، با این وجود از اهمیت آن موارد کاسته نمی شود. هنگامی که محمد دچار غش و ضعف می شد، در مدتی که آثار غش و ضعف بر او مستولی بود؛ بیهوش می گردید و برخی اوقات، پیش از حمله صرع و یا پس از آن زنگهائی در گوشش به صدا در می آمدند و یا اینکه وجود و حضور شخصی را در جلوی رویش احساس می کرد و ترس و وحشت او را فرامی گرفت؛ بدنش غرق غرق می شد؛ سرش به سوی چپ و یا راست می افتاد؛ دهانش کف می کرد؛ چهره اش قرمز و یا سفید می شد و سرش درد می گرفت.^{۲۰۶}

«اسپرنگر» باور داشت، حمله‌های غش و ضعفی که به محمد دست می داد، روشی بوده که محمد با بهره‌برداری از آن، مشکلاتی را که با آنها روبرو بوده از سر راه خود برداشته است. بیشتر دانشمندان اسلام‌شناس بغیر از «فرنز بول» Franz Buhl دانشمند والارتبه دانمارکی که او هم باور داشت، محمد به نوعی صرع مبتلا بوده؛ عقیده «اسپرنگر» را مردود دانسته‌اند. «بول»^{۲۰۷} باور داشت که محمد در مدینه روی زشت شخصیت خود را که ستمگری، ناشرافتمندی، حيله گری و اعتمادناپذیری بوده، نشان داده است. محمد، در این دوره شخصی است که در اصل از روش «کاربرد هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف مشروع و مجاز است»، پیروی می کند. او، در این دوره به شکل فرمانروای خود کامه‌ای درآمده که میل دارد از خواسته‌هایش بدون چون و چرا فرمانبرداری شود و حس نفس پرستی بی اندازه او تا آنجا زیاد شده است که:

حتی از وحی‌های الهی به عنوان وسیله‌ای برای تحقق تمایلات شهوانی و نفسانی و یا آلتی برای گسترش نظم در حرمسرایش بهره‌برداری می کند...

کردار محمد در مدینه ما را وادار می‌کند، باور کنیم، الهاماتی را که وانمود می‌کرده، در ابتدای امر در مکه به‌او می‌شده، همه ساختگی و برای به دست آوردن شهرت بوده و در واقع او اغلب در مدینه آگاهانه با حيله گری به گونه ساختگی به دریافت الهامات الهی تظاهر می‌کرده است.

حمله‌های غش و ضعف محمد، نه تنها حکایت از روان بیمار گونه‌اش می‌کند، بلکه به دلائل زیاد نشانه آنست که او از یک حالت غیر عادی روانی رنج می‌برده است. افرادی که به این گونه حالات غیر عادی روانی مبتلا هستند، توان تشخیص درست از نادرست را به گونه کامل از دست می‌دهند، عقاید و اندیشه‌های شکفت‌انگیزی بر کیفیت مغزی آنها حاکم می‌شود، درک حقایق امور برایشان غیر ممکن می‌گردد و آنچنان به اندیشه‌ها و خواست‌های خود پای‌بند می‌شوند که هیچ دلیل و استدلالی توان تغییر باورهای آنها را نخواهد داشت.

ولی «بول» عقیده ندارد که شخصیت محمد به گونه کامل بیمارگونه بوده است - زیرا حتی در آغاز ورود به مدینه دارای اندیشه، روش و کردار عادی بوده است.

دکتر «مکدونالد» در کتاب *Aspects of Islam* محمد را از نظر اصول روانکاوی بررسی کرده و باور دارد که او از لحاظ روانی بیمار بوده است. و اینکه چگونه او با این وجود، به ژرفای رسوائی و فسادکشیده شده، پرسشی است که پژوهشگرانی که در باره افرادی که ادعا می‌کنند با نیروهای غیبی رابطه دارند، باید پژوهش به عمل آورده و به آن پاسخ گویند. و این پژوهشگران باور دارند که حتی شریف‌ترین افرادی که وانمود می‌کنند با نیروهای غیبی رابطه دارند، در حالت خلسه ممکن است، به دروغ‌گوئی و ترفندگری دست بزنند.^{۲۰۸}

«مارگولیوت»^{۲۰۹} در کتاب *Mohammed and the Rise of Islam*

(London, 1905) به اسلام به چشم یک اجتماع بسته نگاه کرده و محمد را با افرادی که در زمان ما وانمود می‌کنند با نیروهای غیبی رابطه دارند و نیز با «ژوزف اسمیت» بنیانگزار مورمون‌ها مقایسه کرده است. «مارگولیوت» به شرح حيله‌ها و پشت‌هم‌اندازی‌های این افراد پرداخته و ثابت می‌کند که

محمد با به کار بردن روشهایی شبیه به روندهای کسانی که وانمود می کنند با نیروهای غیبی رابطه دارند، کوشش می کند نخست بر کیفیت مغزی آن گروه از ساکنان مکه که در آغاز اسلام اختیار کردند، نفوذ کند و سپس قدرت خود را نسبت به سایر افراد گسترش دهد. «مارگولیوت» در این باره می نویسد:

زمانی او «محمد» در یک اتاق خالی حضور داشت و اظهار کرد که سراسر آن اتاق را فرشتگان اشغال کرده و از اینرو جانی برای نشستن در آنجا وجود ندارد. در آن اتاق جسدی وجود داشت که محمد به گونه ناکهانی صورتش را از آن جسد برگردانید تا به حوری های بهشتی که از بهشت آمده بودند تا از شوهر آینده خود «صاحب جسد» مواظبت و پرستاری کنند، احترام بگذارد. مدارک و شواهدی وجود دارد که محمد گاهی اوقات افراد ویژه ای را بجای جبرئیل شناختگری می کرده است. الهاماتی که محمد وانمود می کرد، از سوی الله به او می شود، با روشهای آنهایی که در زمان ما ادعا می کنند با نیروهای غیبی در رابطه هستند، شباهت نزدیکی دارد. روشهای این افراد را که «مدیوم» نامیده می شوند، «پادمور» F. Padmore در کتاب *The History of Spritualism* مورد بررسی و پژوهش قرار داده و به این نتیجه رسیده است که یک انسان شرافتمند با دست زدن به چنین روشهایی هیچگاه با اندیشه ها و چگونگی باورهای افراد هموعش بازی نخواهد کرد. «پادمور» همچنین می نویسد، توانایی های غیر عادی را که مدیوم ها ادعا می کنند، دارا هستند، آشکارا و به گونه روشن در معرض دید و مشاهده مردم نمی گذارند.

«مارگولیوت» می نویسد، عملیات یکی از مدیوم هائی را که «پادمور» از او سخن می گوید، خود به چشم دیده است. این شخص با تمام افرادی که عملیات خود را به رخ آنها می کشید، دوستی داشت و آنها نسبت به وی اعتماد کامل داشتند. او در هنگامی که وانمود می کرد، زیر تأثیر الهامات غیبی قرار می گیرد با یک شور و احساس ویژه مذهبی سخن می گفت و چنین می نمود که او انسانی بسیار شرافتمند و شایسته احترام است. تردید نیست که این مدیوم با دارا بودن چنین فروزه ها و شرائطی، به آسانی می توانست اعتماد مردم را به درستی اعمال و روشهای خود جلب کند.

به هر روی، «پادمور» با استدلالاتی که شرح آنها زیاد آسان نیست، به این نتیجه می‌رسد که روش افراد مدیوم، نوعی پشت‌هم‌اندازی و شعبده‌بازی است. ندیوی است که محمد در هنگامی که وانمود می‌کرد مورد الهام قرار می‌گیرد. از تمام مزایاتی که «پادمور»، برشمرده بهره می‌برده و بوسیله آنها ایمان پیروانش را به خود جلب می‌کرده است. با این وجود، روش محمد در هنگامی که وانمود می‌کرد، مورد الهام قرار گرفته چنان مشکوک بود که یکی از کتابان الهامات او به نام «عبدالله بن سعد ابی سرح» به وی مشکوک شد و چون به این نتیجه رسید که محمد فرد شیادی بیش نیست، اسلام را ترک کرد. ولی البته باید توجه داشت، برای آنهایی که تنها به فرآیندهای سیاسی الهامات غیر عادی توجه دارند، موضوع شرافتمندی مدیوم‌ها اهمیت زیادی ندارد.

هنگامی که ابوبکر جانشین محمد خلافت را در دست گرفت، باید بخش مهمی از قرآن وجود داشته و وی دست کم باید قدرت آنرا داشته تا برای افرادی که اسلام می‌پذیرفتند ثابت کند که محمد با الله تماس داشته است. همچنین احتمال دارد که با زیاد شدن پیروان اسلام، کتاب قرآن، خود را از مجموعه الهامات به شخصی که وانمود می‌کرده با نیروهای غیبی در تماس بوده، به مطالبی که دارای پند و اندرزهای توانمند است، تبدیل کرده باشد. زیرا، باید توجه داشت که برخی افراد به زودی و سادگی زیر تأثیر مدیوم‌ها قرار می‌گیرند و بهمین مناسبت، برای شمار بسیار ناچیزی از افراد، ایمان به احکام و متون قرآن، به عنوان الهاماتی که از غیب دریافت شده، بسیار آسان بوده است. روش مدیوم‌ها آنست که نخست افرادی را که با ناباوری به روشهای آنها نگاه می‌کنند، از صحنه عملیات خود خارج می‌کنند و این امر سبب تمرکز بیشتر توجه افراد حاضر می‌شود. سپس، مدیوم خود را به غش و ضعف می‌زند و اطرافیان او را می‌پوشانند. مدیوم در این حالت به سختی عرق می‌کند و با حالت و احساسی غیرعادی که مشاهده‌کنندگان را به شدت زیر تأثیر قرار می‌دهد، به بازگو کردن دریافت‌های غیبی می‌پردازد و مشاهده‌کنندگان با تمام وجود آنها را پذیرا می‌شوند. به گونه‌ای که گفته شد، اگر افراد ناباوری در بین مشاهده‌کنندگان وجود داشته باشند، آدر بسیاری از موارد، مدیوم قادر به انجام کارش نخواهد بود. بهمین جهت، نوشتارهای شرح حال نویسان نشان می‌دهد، افرادی که حضور

محمد می‌آمده‌اند، از پیش برای پذیرش اسلام و ایمان به ادعاهای محمد، شستشوی مغزی می‌شده و آمادگی پیدا می‌کرده‌اند. همچنانکه محمد استعداد خود را با اجرای روش یاد شده برای نفوذ روی مردم به مرحله آزمایش و تجربه می‌گذاشت، کوشش می‌کرد تا آنها را به شکل فروزه طبیعی ماهیت وجودی خود در آورد. گفته شده است که او پیوسته ردائی بر دوش داشت و دور نیست که در آغاز زمانی که وی وانمود می‌کرد، مورد الهام قرار گرفته، از پوشش آن ردا استفاده می‌کرده و از آن پس، برای نشان دادن وقار و والائی‌اش، این کار را ادامه داده و همیشه ردا می‌پوشیده است. بدیهی است که با گذشت زمان، او خود را به شکل یک انسان مذهبی و نیک‌اندیش جلوه می‌داد، به گونه‌ای که زمانی که با کسی دست می‌داد، تا آن شخص دست خود را عقب نمی‌کشید، محمد دستش را از او جدا نمی‌کرد و هنگامی که به کسی نگاه می‌کرد تا آن شخص چشمان خود را از او بر نمی‌گرفت، محمد نگاهش را از او بر نمی‌داشت. محمد به چگونگی نظافت و خوش‌نمائی سرو وضعش نیز توجه ویژه به کار می‌برد. او شب‌ها به چشمهایش سورمه می‌کشید و پیوسته بدنش را با عطر خوشبو نگه می‌داشت. موهای سرش را تا آنجا بلند می‌کرد که روی شانه‌هایش می‌ریخت و زمانی که موهای سرش به سفیدی گرائید، آنها را رنگ می‌کرد. او از جذبه ویژه‌ای بهره می‌برد و می‌دانست با افرادی که برای نخستین بار روبرو می‌شود، چگونه سخن بگوید تا در مغز و روان آنها نفوذ کند. البته معلوم نیست داستانهائی که در باره جذبه شخصیت محمد گفته شده تا چه اندازه درست باشد، ولی تردید نیست که او با روشهائی که مدیوم‌های امروزی به کار می‌برند، آشنا بوده است. افزون بر آن، در آغاز ادعای پیامبری محمد، تبلیغ‌کنندگان و مأموران وی به همه افراد اجازه نمی‌دادند به حضور محمد راه یابند و با او دیدار کنند. تنها افرادی اجازه دیدار با محمد پیدا می‌کردند که به ادعای پیامبری وی گرایش داشتند و برایش احترام قائل بودند.

اکنون به شرح رویدادهائی که در زندگی محمد به وقوع پیوست و سبب شد که «مویر» و «کاتانی» رفتار و کردار او را مورد سرزنش قرار دهند، می‌پردازیم. این رویدادها از بنمایه‌های اسلامی که بوسیله «ابن اسحاق» و «طبری» و دیگران نوشته شده، برداشت شده است.

کشتارهای سیاسی، قتل عام یهودیان

در سال ۶۲۲ میلادی، چندین طایفه یهودی در مدینه سکونت اختیار کرده بودند که مهمترین آنها عبارت بودند از طایفه «بنی نضیر»، «بنی قریظه» و «بنی قینقاع». همچنین در این سال دو طایفه مشرک در مدینه سکونت داشتند. یکی طایفه «اوس» و دیگری «خزرج». طایفه‌های یهودی «بنی نضیر» و «بنی قریظه» با طایفه «اوس» و طایفه یهودی «بنی قینقاع» با طایفه «خزرج» دوستی و اتحاد بسته بودند. طوایف گوناگون ساکن مدینه سالها در آتش کینه و دشمنی با یکدیگر نبرد می‌کردند و از اینرو نهایت ناتوان شده بودند. زمانی که محمد در سال ۶۲۲ میلادی وارد مدینه شد، بین طوایف گوناگون ساکن مدینه و افرادی که همراه او از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، فدراسیونی به وجود آورد که قانون اساسی مدینه نامیده شد. «ابن اسحاق» در این باره می‌نویسد:

هنگامی که پیامبر خدا وارد مدینه شد، بین مهاجرین (یعنی مسلمانان پیرو محمد که اسلام اختیار کرده بودند) و یهودی‌های ساکن مدینه، پیمان‌نامه‌ای به وجود آورد که به موجب آن حقوق و وظائف یهودی‌ها تعیین گردید و قرار شد، آنها دین و آئین خود را نگهداری کنند و آنچه را نیز که در مالکیت خود داشتند، برپایه پیمان‌نامه یاد شده، اموال و دارائی آنها شناخته شد.

برپایه نوشتارهای چندین دانشمند برجسته: «محمد قانون اساسی مدینه را به گونه‌ای تنظیم کرد که از همان آغاز کار بتواند بر ضد یهودی‌ها وارد عمل شود. «ولپوسن» نوشته است، مفهوم قانون اساسی مدینه حاکی بود که «یهودی‌های ساکن مدینه شایسته اعتماد نبودند»، و «ونسینک» باور دارد، «محمد متن قانون اساسی مدینه را به گونه‌ای تنظیم کرده بود تا بتواند بوسیله آن نفوذ سیاسی یهودی‌ها را در مدینه خنثی نماید»، و از اینرو محمد در پی فرصتی بود تا یهودی‌های ساکن مدینه را زیر فرمان خود در آورد. «موشه گیل» Moshe Gil در این باره می‌نویسد:

هنگامی که محمد با طوایف غرب مدینه متحد شد، توان و اختیار کافی پیدا کرد تا برخلاف میل آنها بتدریج یک روش ضد یهودی را در مدینه به‌مورد اجرا بگذارد... در واقع می‌توان گفت که هدف متن پیمان‌نامه‌ای که او بین

طوائف گوناگون عرب و یهودی مدینه (یعنی قانون اساسی مدینه) به وجود آورد، در زمان نوشتن پیمان نامه، بیرون راندن یهودی ها از مدینه بود. بنابراین، قانون اساسی مدینه، پیمان نامه با یهودی ها نبود؛ بلکه برعکس، متن آن به گونه ای تنظیم شده بود که طایفه های عرب مدینه را از طایفه های یهودی همسایه خود که تا آن زمان در کنار یکدیگر زندگی می کردند، جدا سازد.^{۱۱۱}

در آغاز کار محمد مجبور بود با سنجیدگی و هوشیاری عمل کند، زیرا هنوز تمام ساکنان مدینه با ورود او به این شهر موافقت نکرده بودند و افزون بر آن از نظر مالی هم ناتوان بود. از دگر سو، محمد متوجه شد که طایفه های یهودی مدینه، ادعای پیامبری او را رد کرده اند. محمد، در این زمان به پیروان خود دستور می داد، به دیگران دستبرد بزنند و بجای اینکه با روش شرافتمندانه ای به وضع مالی اش سروصورت بدهد، پیروانش را مجاز کرده بود، به اموال و دارائی های دیگران تجاوز کنند و در واقع در نقش سردسته دزدان و راهزنان زندگی می کرد. محمد خود سه مرتبه به کاروان های تجارتنی که بین مکه و سوریه رفت و آمد می کردند، حمله کرد، ولی باشکست روبرو شد. نخستین پیروزی پیروان محمد در کاروانزنی که بدون حضور خود او انجام گرفت، در نخله به ثمر رسید. در این حمله پیروان محمد به کاروانی که از شام به مکه می رفت، در ماه محرم که یکی از ماههای حرام، (یعنی، چهار ماه ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) بود که بر پایه سنت های اعراب، خونریزی در آن ماهها ممنوع شده بود، حمله کردند، کاروانسالار آنها کشتند، دو نفر آنها را اسیر کردند و غنائم و اموال آنها را که ثروت قابل توجهی به شمار می رفت، با خود به مدینه بردند. ولی، بازتاب شدید و منفی بسیاری از اعراب مدینه از عمل محمد، یعنی حمله او در یکی از ماههای حرام به کاروان یاد شده و خونریزی در این ماه، محمد را شکفت زده کرد. با این وجود، محمد یک پنجم اموال غارت شده کاروان را برای خود برداشت و برای اینکه وجدان آلوده اش را از ارتکاب این گناه، آرام سازد، آیه ای از آسمان آورد که «عمل خونریزی یاد شده را حتی در ماههای حرام مجاز می دانست و حاکی